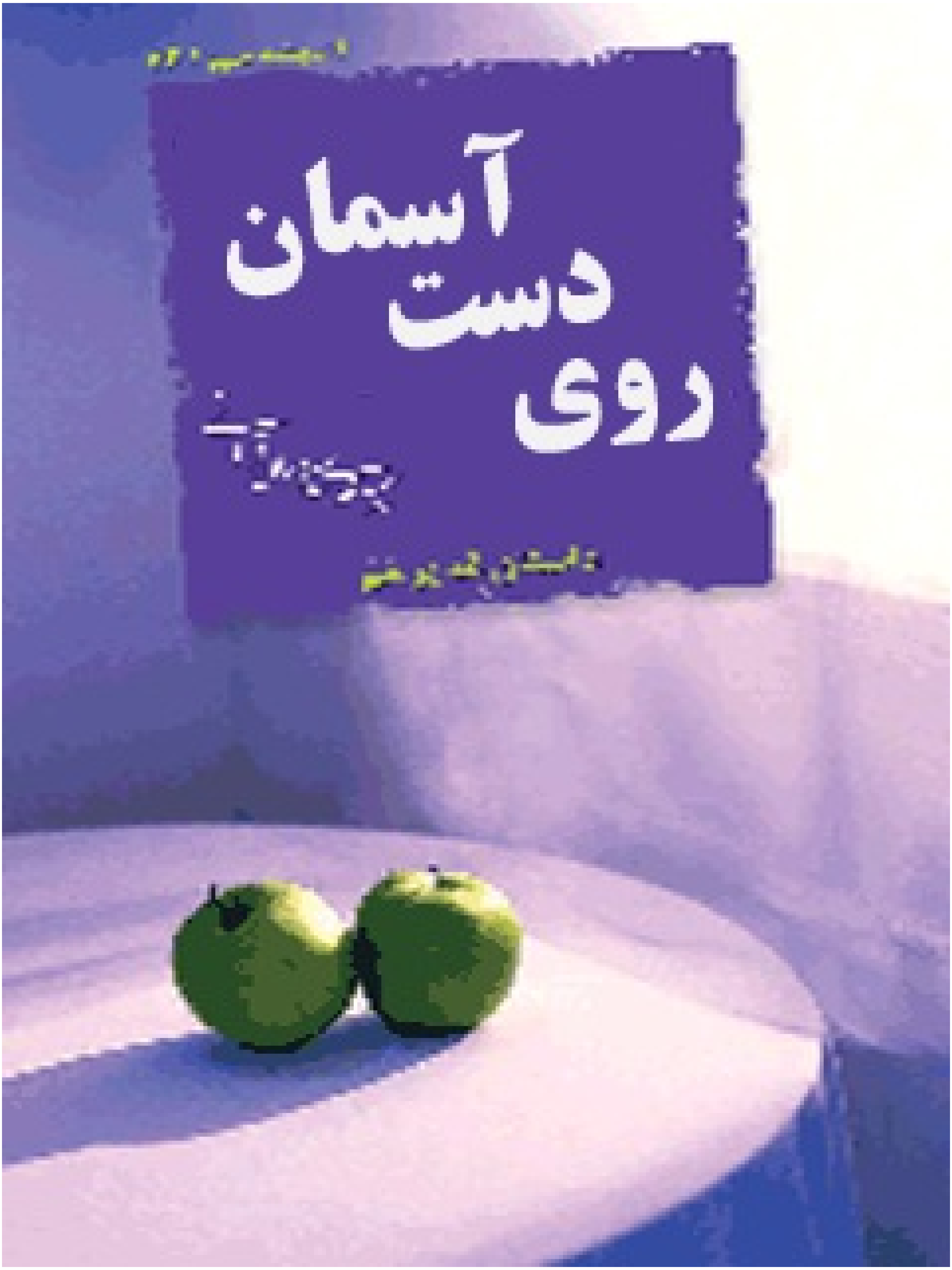

روی دست آسمان

بسم الله الرحمن الرحیم

روی دست آسمان : خاطرات غدیر خم (حوادث آخرین سال زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله)

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روی دست آسمان: خاطرات غدیر خم(حوادث آخرین سال زندگی پیامبرصل الله علیه و آله)

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور : روی دست آسمان: خاطرات غدیر خم(حوادث آخرین سال زندگی پیامبرصل الله علیه و آله) / مهدی خدامیان آرانی .

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۳۷ ص.

شابک : ۲۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۸۰-۰ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص.[۱۹۹]-۲۳۷.

موضوع : غدیر خم -- داستان

موضوع : داستان های مذهبی--قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵ /خ۳۵ر۹۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۴۸۹۷۲

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

من می خواهم شما را به سفر مهمّی ببرم ، آیا شما همسفر من می شوید ؟

ما به مدینه سفر می کنیم و همراه با پیامبر، لباسِ احرام می پوشیم و به سوی مکّه می رویم؛ طواف خانه خدا به جا می آوریم، و بعد از مدّتی به سرزمین عرفات می رویم .

بعـد از پایـان اعمال حـج به مـدینه باز می گردیم و در میانه راه به برکه آبی می رسـیم که بسـیار زلال و باصـفاست ! در آنجا جبرئیل نازل می شود و پیام مهمّی را برای پیامبر می آورد و حماسه غدیر شکل می گیرد .

خورشـید امامت و ولایت طلوع می کنـد و جهان را با نور خود روشن می کنـد . این کتاب قصد دارد تصویری واضح از غدیر در ذهن شما ایجاد کند .

ما دفترِ تاریخ را باز می کنیم و در میان ۱۴۷ کتاب تحقیقی عربی به جستجوی حقیقت می پردازیم .

با من همراه باشید ، زیرا من این کتاب را به عشقِ شما که شیعه مولایم هستید ، نوشته ام .

مهدی خُدّامیان آرانی

قم، خرداد ۱۳۸۸

نوای کاروان می آید امروز !

می دانم که تو هم مثل من آرزو داری به زیارت خانه خدا بروی !

حتما شنیده ای که طواف خانه خدا چقدر صفا دارد !

پس بیا همراه هم به این سفر برویم .

امّا تا یادم نرفته به تو خبر خوشی بدهم ، من و تو قرار است همسفر پیامبر باشیم .

همین چند روز قبل ، پیامبر اعلام کرد که به زودی برای انجام حج به مکّه خواهد رفت .۱

همه مسلمانان دارند خود را آماده این سفر می کنند ، آنها می خواهند همراه پیامبر ، حج به جا آورند .

ما باید خدا را شکر کنیم که الآن در

مدینه هستیم و می توانیم همراه پیامبر به حج برویم .

ده سال از هجرت پیامبر به مدینه می گذرد و پیامبر در این مدّتِ ده سال که در مدینه بوده، به حج نرفته است .

در واقع ، این اوّلین بار خواهد بود که پیامبر ، مراسم حج را به صورت عملی به مردم نشان خواهد داد.

از زمان حضرت ابراهیم(ع) سال ها می گذرد و در این مدّت ، بدعت های زیادی در حج پیدا شده است ، پیامبر می خواهد حجِّ ابراهیمی را دوباره زنده کند .

پیامبر ، گروهی را به مناطق مسلمان نشین فرستاده است تا این خبر را به همه مردم بدهند .

مدینه هر روز از روز قبل شلوغ تر می شود ، گروه های زیادی از مسلمانان مناطق مختلف، به مدینه آمده اند .

آیا تو با خود لباس احرام آورده ای ؟ نکند فراموش کرده باشی !

ناراحت نباش ، آنجا بازار مدینه است ، زود برو و برای خود لباس احرام خریداری کن ، به زودی این قافله بزرگ حرکت خواهد کرد !

یار مهربان من کجاست؟

صدای اذان به گوش می رسد ، بیا به مسجد برویم .

مسجد مدینه چقدر باصفاست ! مردم در صف های منظّم نشسته اند و منتظر آمدن پیامبر هستند .

پیامبر وارد مسجد می شود ، همه از جای خود بلند می شوند ، پیامبر به آنها سلام می کند و به سوی محراب می رود .

آیا چهره نورانی پیامبر را می بینی ؟ به راستی که نگاه به چهره او غم را از دل می زداید .

نماز بر پا می شود ، گویی که تمام اهل آسمان به تماشای این نماز نشسته اند ، عزیزترین بنده خدا به نماز ایستاده است .

بعد از نماز ، مردم دور پیامبر حلقه می زنند ، آنها

سؤال می کنند که چه موقع به سوی مکّه حرکت خواهیم کرد .

پیامبر در جواب می گوید که باید منتظر بمانیم تا بقیّه مسلمانانی که در راه مدینه هستند از راه برسند ، آن وقت همه با هم به سوی مکّه حرکت خواهیم نمود .

همسفرم !

من علی(ع) را اینجا نمی بینم ، آیا تو می دانی او کجاست ؟

من خیلی دلم می خواهد او را ببینم ، مگر نمی دانی پیامبر بارها فرموده است که نگاه به چهره علی(ع) ، عبادت است ؟

امّا هر طرف را که نگاه می کنم او را نمی بینم ، از دیگران پرس وجو می کنم معلوم می شود که علی(ع) به سفر رفته است .

حتما می خواهی بدانی او به کدام سفر رفته است .

مدّتی پیش ، وقتی که سرتاسر سرزمین حجاز مسلمان شدند ، پیامبر تصمیم گرفت تا پیام اسلام را به کشور همسایه ، یمن برساند .

پیامبر در ابتدا خالد بن ولید را برای این مأموریّت انتخاب نمود و او را به یمن فرستاد .

خالد بن ولید ، مدّت شش ماه در یمن ماند ، امّا نتوانست حتی یک نفر را هم مسلمان کند .۲

برای همین پیامبر تصمیم گرفت تا علی(ع) را به سوی یمن بفرستد، زیرا او تنها کسی بود که می توانست این مأموریّت بزرگ را انجام دهد .

پیامبر علی(ع) را به حضور طلبید و به او چنین گفت : «من می خواهم تو را به سوی یمن بفرستم تا آنان را به اسلام دعوت کنی» .۳

علی(ع) خود را آماده این سفر کرد، با فاطمه و فرزندانش خداحافظی نمود و همراه با عدّه ای از سربازان نزد پیامبر آمد .

پیامبر نگاهی به او کرد و او را در آغوش

گرفت ، اشک در چشمان پیامبر نشست .

همه از علاقه پیامبر به علی(ع) خبر داشتند ، قطره های اشک بر صورت پیامبر نشسته بود .

پیامبر دست خود را روی سینه علی(ع) گذاشت و در زیر لب سخنانی را زمزمه کرد ، او در حقّ علی(ع) دعا نمود .

موقع حرکت فرا رسید ، پیامبر آخرین سخن خود را به علی(ع) گفت : «علی جان ! اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر از همه دنیا می باشد» .۴

علی(ع) روی پیامبر را بوسید و در میان پرده ای از اشک ، با پیامبر خداحافظی کرد و به سوی یمن تاخت .

صدای یار را در آسمان شنیده ام

مردم منتظر هستند تا پیامبر دستور حرکت به سوی مکّه را بدهد ، آنها نمی دانند که پیامبر دلش می خواهد در این سفر علی(ع) نیز همراه او باشد .

به راستی آیا علی(ع) خواهد توانست در این سفر حضور داشته باشد ؟

آیا فاطمه(س) باید بدون علی(ع) به سفر حج برود ؟

مدّتی قبل جبرئیل بر پیامبر نازل شده است و پیام مهمّی را برای او آورده است .

متن پیام چنین است : «تو همه واجبات دین را برای مردم بیان کرده ای ، امّا هنوز دو واجب مهم ، باقی مانده است ، اکنون موقع آن است که آنها را برای مردم بیان کنی ، آن دو واجب مهم ، حج و ولایت علی(ع) می باشد» .

معلوم می شود که پیامبر در این سفر ، دو برنامه مهم در دستور کار خود دارد .

برای همین است که خدا از پیامبر خواسته است تا به همه مسلمانان خبر بدهد که برای این سفر آماده شوند .

همسفر خوبم ! از

سفر علی(ع) روزها می گذرد ، دل پیامبر برای او خیلی تنگ شده است .

وقتی که گـل نبود، بایـد گلاب را بوییـد ، هر وقت که دل پیـامبر ، بی قرار علی(ع) می شود حسن و حسـین را در آغوش می کشد .

به راستی آیا تا به حال فکر کرده ای که چرا پیامبر این قدر علی(ع) را دوست دارد ؟

آیا می خواهی تو را از راز آن باخبر کنم ؟

راز این عشق مقدّس به شب معراج برمی گردد.

آن شب که پیامبر به معراج رفت و هفت آسـمان را پشت سر گذاشت و به ساحت قدس خدا رسید ، صدایی به گوشش رسید ، یک نفر پیامبر را با اسم صدا زد : «ای احمد !» .

پیامبر لحظه ای به فکر فرو رفت ، این صدا چقدر آشناست !

این صدا که صدای علی(ع) است !

پیامبر در حریم قدس خدا بود و هفت آسمان را پشت سر گذاشته بود. پس چرا صدای علی(ع) به گوش می رسید ؟

اینجا بود که پیامبر گفت : «خدایا ! آیا تو با من سخن می گویی یا علی با من سخن می گوید ؟» .

و چنین جواب آمـد : «من خـدای تو هسـتم ، اکنون که به حضور من آمـده ای به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازه علی ، دوست نداری ، برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می گویم تا قلب تو آرام گیرد» .۵

و به راستی که خدا به خوبی از تپش های قلب پیامبر خبر داشت .

بار دیگر خطاب رسید : «ای محمّد ! من علی را جانشین تو قرار دادم ، هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده

و هر کس نافرمانی او کند ، نافرمانی مرا کرده است» .۶

پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر می گذاشت تا دوباره به این دنیا باز گردد ، او از هر حجاب که می گذشت این صدا را می شنید : «ای محمّد ! علی را دوست داشته باش » .۷

همسفرم !

اکنون دیگر می دانی که چرا پیامبر ، این قدر به علی(ع) عشق می ورزد ، زیرا پیامبر فراموش نمی کند که در شب معراج ، خدا هفتاد هزار بار به او توصیه کرده است که علی(ع) را دوست بدارد .

از ماه من، خبرهای خوش می رسد

مردم ، گروه گروه به مدینه می آیند ، فکر می کنم آمار مسافران این سفر به هفتاد هزار نفر رسیده باشد .۸

دیگر وقت حرکت ، نزدیک است ، امّا علی(ع) هنوز نیامده است ، مگر می شود پیامبر بدون علی(ع) به این سفر برود ؟

تمام این سفر بهانه ای است تا مردم با ولایت علی(ع) آشنا شوند .

باید صبر کرد تا خبری از او برسد .

همسفرم ! نگاه کن ! سواری به سوی مدینه می آید ، او وارد شهر می شود و سراغ پیامبر را می گیرد .

مردم در جواب می گویند : «پیامبر در مسجد است» .

او نزد پیامبر می آید و سلام می کند و می گوید : «ای رسول خدا ! من از یمن می آیم ، من از جانب علی(ع) برای شما خبرهای خوشی آورده ام» .

پیامبر تا نام علی(ع) را می شنود گلِ لبخند بر صورتش می نشیند ، مثل اینکه تمام عرش و ملکوت را به او داده اند .

نامه رسان ، نامه علی(ع) را به پیامبر می دهد و می گوید : «وقتی که علی(ع) به یمن رسید و با قبیله هَمْدان سخن گفت ، همه آنها

اسلام آوردند ، با اسلام آوردن این قبیله ، تمام مردم آن کشور ، مسلمان شدند» .۹

لازم است اشاره کنم که قبیله هَمْدان ، یکی از بزرگ ترین قبیله های یمن می باشد .۱۰

این خبر ، موفقیّت بزرگی است ، علی(ع) توانسته است بدون جنگ ، همه اهل یمن را مسلمان کند .

وقتی پیامبر این سخن را می شنود به سجده می رود و خدا را شکر می کند .

سجده پیامبر طول می کشد ، من نمی دانم این سجده شکر او برای اسلام آوردن اهل یمن است یا برای سلامتی علی(ع) .

بعد از مدّتی ، پیامبر سر از سجده برمی دارد و می گوید : «سلام خدا بر قبیله هَمْدان» .۱۱

جا دارد که پیامبر به قبیله هَمْدان سلام کند ، زیرا وقتی آنها با علی(ع) روبرو شدند ، او را شناختند و مجذوب خوبی های او شدند .

من معتقدم به برکت همین سلام پیامبر ، مردان و زنان این قبیله همواره پیرو حقیقت خواهند بود .

اکنون ، پیامبر دستور می دهد تا نامه ای برای علی(ع) نوشته شود ، پیامبر در این نامه از علی(ع) می خواهد تا همراه با اهل یمن برای انجام حج به سوی مکّه حرکت کند .۱۲

پیامبر نامه را به نامه رسانی می دهد و از او می خواهد تا هر چه سریع تر به سوی یمن حرکت کند . نامه رسان ، نامه را می گیرد و به سوی یمن می تازد .

به سوی تو می آیم !

امشب ، شب بیست و پنجم ماه ذی القعده است ، تا عید قربان ، پانزده روز مانده است ، باید هر چه سریع تر به سوی مکّه حرکت کنیم .۱۳

پیامبر در مسجد اعلام می کند که ما فردا سفر خود را آغاز می کنیم .

همسفر خوبم ! می بینم

که تو هم مانند من ، بسیار خوشحال هستی !

سرانجام موقع حرکت فرا می رسد و ما برای دیدار خانه دوست حرکت خواهیم کرد ، چه سعادتی بالاتر از این که ما همراه پیامبر خدا، به این سفر معنوی برویم .

خورشید طلوع کرده است و کاروان بزرگی ، آماده حرکت است ، تا چشم کار می کند زنان و مردانی را می بینی که از همه جا برای سفر حج به اینجا آمده اند .

همه منتظر هستند تا پیامبر از خانه خود بیرون بیاید و سفر آغاز شود .

آنجا را نگاه کن !

پیامبر در حالی که حسن و حسین(ع) را همراه خود دارد از خانه خارج می شود ، فاطمه(س) هم در میان زنان به چشم می خورد ، پیامبر سوار بر شتر خود می شود و حرکت آغاز می شود .

صدای اللّه اکبر همه جا را فرا گرفته است ، عدّه ای بر شتر سوار هستند و عدّه زیادی هم پیاده به این سفر آمده اند.

حدود هشت کیلومتر راه می رویم و به میقات شجره می رسیم .

اینجا میقات کسانی است که از راه مدینه به سوی مکّه می روند .

حتما می پرسی: میقات یعنی چه ؟

میقات به جایی می گویند که تو باید لباس های دنیایی را از تن خود بیرون بیاوری و لباس سفید احرام به تن کنی .

ما در اینجا ندای لبّیک بر زبان جاری می سازیم و دعوت خدا را اجابت می کنیم .

زمانی که ابراهیم(ع) خانه خدا را بازسازی کرد خدا به او دستور داد تا بر بالای کوهی برود و همه مردم را به زیارت خانه خدا دعوت کند .

صدای ابراهیم(ع) در گوش تاریخ طنین انداخته و همه خداپرستان را به زیارت کعبه فرا می خواند .

و

اکنون تو که در اینجا ذکر لبّیک را بر زبان جاری می کنی در واقع دعوت ابراهیم(ع) را اجابت می کنی .۱۴

همسفر خوبم !

آیا می دانی معنای کلمه لبّیک چیست ؟

من مثالی می زنم و فکر می کنم این گونه بتوانم به تو کمک کنم : اگر یک نفر ، شما را با اسم صدا بزند ، در جواب او می گویید : بله .

این بله ، همان لبّیک است ، یعنی اگر شما عرب زبان بودید وقتی کسی شما را صدا می زد به جای بله از کلمه لبّیک استفاده می کردید .

اکنون ، حواست جمع باشد ، قرار است در این مکان مقدّس ، دعوت خدا را اجابت کنی و به این دعوت ، بله بگویی .

دوست عزیزم !

زود باش ! الآن اذان ظهر را می گویند ، باید برویم غسل نماییم و لباس احرام بر تن کنیم .

مبارک باشد !

تو در لباس زیبای احرام ، دیگر کبوتر حرم شده ای !

آنجا را نگاه کن !

آن طرف را می گویم ، آن ۶۶ شتر ، شترهایی است که پیامبر برای قربانی کردن ، همراه خود آورده است .۱۵

بلال ، اذان گوی پیامبر را نگاه کن !

او منتظر است که خورشید به وسط آسمان برسد تا اذان ظهر را بگوید .

همه مردم پشت سر پیامبر در صف های منظّمی نشسته اند ، پیامبر تصمیم دارد بعد از نماز ظهر ، ذکر لبّیک را بگوید و مُحرِم شود .

اللّه اکبر !

این صدای بلال است که در میقات می پیچد .

پیامبر لباس احرام بر تن کرده و در مقابل خدای خود به نماز ایستاده است ، تمام فرشتگان برای دیدن این منظره به صف

ایستاده اند .

نماز تمام می شود و پیامبر

می خواهد ذکر لبّیک را بر زبان جاری کند .

اشک در چشمان پیامبر حلقه می زند و می گوید: «لبّیک اللهُمّ لبّیک ، لبّیک لا شَریکَ لَکَ لبّیک . . . به سوی تو می آیم ای خدای بی همتا ! دعوت تو را اجابت می کنم ، ای کسی که همه نعمت ها از آنِ توست !».

اشک ها و لبّیک ها در هم می آمیزد و شوری به پا می شود .۱۶

نمایشی بزرگ از قیام قیامت

این کاروان بزرگ از میقات حرکت می کند ، نگاه کن ، تمام این بیابان پر از مردمی است که لباس سفید بر تن کرده اند .

آنها همراه پیامبر می روند و به دقّت به او نگاه می کنند تا هر کاری که آن حضرت می کند را انجام دهند .۱۷

پیامبر آرام آرام به سوی خانه دوست حرکت می کند ، زیر لب ذکر لبّیک را تکرار می کند .

ما از اینجا تا مکّه باید بیش از چهارصد کیلومتر راه برویم !

آفتاب گرم حجاز بر ما می تابد ، مواظب باش ! تو نباید زیر سایه بروی !

این سفر یادآور قیامت است ، همانگونه که در قیامت سایه ای نیست تا از سوزش آفتاب زیر آن پناه بگیری ، در این سفر هم نباید زیر سایه بروی .

همسفرم !

در این سفر نباید نگاه در آینه کنی ؛ چرا که آینه مظهر خودبینی است ، تو باید از خود بگذری و سراسر ، جان شوی !

تو باید دنیا و آنچه بوی دنیا را می دهد کنار بگذاری ، نباید عطر بزنی ، نباید خود را خوشبو کنی .

خلاصه آن که خدا خواسته است تا تو در این دنیا نیز ، قیامت را به تصویر بکشی و خود را برای آن روز آماده کنی

.

این لباس سفید که بر تن نموده ای، همانند کفن است و می روی تا خانه دوست را زیارت کنی ، تو اکنون مُحْرِم شده ای .۱۸

شب ها و روزها می گذرد و من و تو همراه این کاروان در حرکت هستیم .

همسفرم! می دانم خسته شده ای !

بیش از یک هفته است که در راه هستیم و این سفر برای تو سخت است .

ولی ما به سفر عشق می رویم ، می دانم که همه این سختی ها برای تو شیرین است .

آنجا را نگاه کن ، عدّه ای به سوی پیامبر می روند ، آنها با پیامبر از خستگی خود سخن می گویند .

آیا پیامبر دستور استراحت خواهد داد ؟

نه ، فرصت ما بسیار کم است ، ما باید خود را زودتر به مکّه برسانیم ، تا روز عید قربان فرصت زیادی نمانده است ، آن روز همه ما باید در سرزمین منا باشیم .

پیامبر به آنها نگاهی می کند و دستور می دهد تا به آرامی بدوند، این باعث خواهد شد تا روحیه بهتری داشته باشند .۱۹

مردم با این سخن پیامبر ، آهسته می دوند ، بار دیگر شوری در این جمعیّت می افتد ، صدای «اللّه اکبر» ، همه بیابان را می گیرد .

دیگر ، راه زیادی تا مکّه نمانده است ، ما به زودی مهمان خانه دوست خواهیم بود .

خانه دوست کجاست؟

امروز روز چهارم ماه ذی الحجّه است ، پنج روز دیگر تا روز عرفه فرصت داریم .

درست است ما ده روز است که در راه هستیم ، ان شاء اللّه به زودی به مکّه می رسیم .۲۰

درست پشت آن کوه ، شهر مکّه قرار دارد ، پس عجله کن !

اهل مکّه باخبر شده اند که پیامبر و مسلمانان به

این شهر می آیند ، آنها برای استقبال پیامبر به بیرون از شهر آمده اند .

تا به حال ، شهر مکّه چنین جمعیّت عظیمی را ندیده است ، هزاران نفر همراه پیامبر برای اعمال حج وارد شهر مکّه می شوند .

ما همراه پیامبر به سوی مسجد الحرام می رویم ، از در مسجد وارد می شویم و به سوی کعبه می رویم .

ناگهان کعبه ، مقابل چشمان من نمایان می شود ، بی اختیار به سجده می افتم ، اشک از چشمان من جاری می شود .

ستایش خدایی را که تو را عزیز کرد ،

و تو را قبله من قرار داد تا به سوی تو نماز بخوانم .

ای صاحب خانه !

این خانه، خانه توست ، من هم بنده تو هستم که به اینجا پناه آورده ام .

سر از سجده برمی دارم ، به دنبال پیامبر می گردم .

پیامبر نزدیک کعبه است و اشک در چشمان او حلقه زده است. او دست راست خود را به حجرالاَسود می کشد و دعایی را زیر لب زمزمه می کند .۲۱

آیا می دانی حجرالاَسود چیست ؟

در گوشه ای از کعبه که طواف از آنجا شروع می شود ، سنگ سیاهی قرار دارد که به آن حجرالاَسود می گویند .

جالب است بدانی که حَجَر در زبان عربی به معنای سنگ و اَسوَد به معنای سیاه است .

نگاه کن !

پیامبر خم شده است و لب های خود را بر حجرالاَسود گذاشته است و صدای گریه اش به گوش می رسد .

نمی دانم چه شده که گریه پیامبر طولانی شده است !۲۲

به راستی چه رمز و رازی در این سنگ سیاه نهفته که ما از آن بی خبریم ؟

چرا دیدن این سنگ این گونه اشک پیامبر را جاری ساخته است ؟

همسفر خوبم !

آیا می خواهی

قصّه این سنگ را برایت بگویم ؟

روزی و روزگاری ، قبل از اینکه خدا ، حضرت آدم(ع) را خلق کند ، در بهشت فرشته ای بود که نزد خدا مقامی بس بزرگ داشت .

یک روز خدا ، همه فرشتگان را جمع کرد و پیمان بزرگ خداپرستی را به آنها عرضه کرد .

اوّلین فرشته ای که این پیمان بزرگ را قبول کرد همین فرشته بود .

این فرشته ، مدّت ها قبل ، نور محمّد و آل محمّد(ص) را دیده بود و به این نور مقدّس ، عشق فراوانی داشت .

هنوز خدا ، آدم و حوا(ع) را نیافریده بود ، امّا آن نور مقدّس را در بالای همه آسمان ها آفریده بود .

و این گونه بود که این فرشته ، گوی سبقت را از همه ربود و قلبش پر از این عشق مقدّس شد .

وقتی که خدا ، آدم(ع) را آفرید از او خواست تا در حضور این فرشته ، به آن پیمان اقرار کند .

وقتی که آدم(ع) از بهشت رانده شد خداوند به این فرشته یک مأموریّت مهم داد .

آن مأموریّت این بود که خدا او را به عنوان امین خود در روی زمین قرار داد .

حتما می پرسی چگونه ؟

خدا آن فرشته را تبدیل به سنگ سفید و زیبایی کرد و آن را در یک گوشه کعبه قرار داد ، امّا چون بت پرستان رویِ این سنگ سفید، دست گذاشتند، رنگ آن، سیاه شد.

البته تو می دانی که کعبه به دستور جبرئیل در زمان آدم(ع) ساخته شد ، و در واقع ابراهیم(ع) در زمان خودش ، این خانه را بازسازی کرد .

و جالب است بدانی که آدم(ع) هر روز و شب ،

کنار این سنگ می رفت و آن پیمان بزرگ را یادآوری می کرد .

وقتی روز قیامت فرا برسد بار دیگر خدا این سنگ را به صورت اوّل خود در می آورد .

آن روز ، این فرشته در پیشگاه خدا شهادت خواهد داد که چه کسانی نزد او آمدند و به آن پیمان بزرگ، اقرار نمودند .

اگر این سنگ را با چشم دل نگاه کنی ، او را فرشته ای زیبا خواهی دید .

هنوز چهره پیامبر روی حجرالاَسود است و اشک او جاری است .

فکر می کنم اکنون دیگر دانستی که چرا پیامبر این چنین با حجرالاَسود خلوت کرده است .

مگر برایت نگفتم که این سنگ بوی عشقی مقدّس را می دهد ؟ هیچ فرشته ای ، مانند او شیفته علی(ع) نیست .

آری ، این فرشته ، بوی علی(ع) را می دهد !

و شاید پیامبر که دلش برای برادرش علی(ع) خیلی تنگ شده است ، بوی یار خود را از آن استشمام می کند .۲۳

همچون پروانه، دلباخته گشتم

پیامبر چهره خود را از روی حجرالاَسود برمی دارد و طواف را آغاز می کند .

پیامبر دور کعبه ، هفت بار می چرخد ، مردم هم با پیامبر طواف می کنند .

اینجا دیگر همه ، پروانه یک شمع می شوند و دور خانه دوست می چرخند .

به راستی که طواف کعبه چه صفایی دارد ، احساسی که در هیچ جای دیگر تجربه نمی کنی .

هنگامی که گرد این خانه طواف می کنی خدا به تو مباهات و افتخار می کند و رحمت خود را بر تو نازل می کند .۲۴

آیا می دانی با هر قدمی که تو در طواف این خانه برمی داری ، خداوند حسنه ای برای تو می نویسد و گناهی از تو می بخشد ۲۵؟

پیامبر هنگام طواف ، ذکر خدا بر لب

دارد و با خدای خویش سخن می گوید .

هفت دور طواف تمام می شود ، اکنون پیامبر به سوی مقام ابراهیم می رود تا در آنجا نماز طواف را به جا آورد .

همسفر خوبم ! حتما می دانی که مقام ابراهیم، همان سنگ مقدّسی است که جای پای ابراهیم(ع) بر آن می باشد .

وقتی که ابراهیم(ع) کعبه را بازسازی می کرد این سنگ را زیر پای خود گذاشت تا بتواند دیوار کعبه را تمام کند .

در این هنگام بود که به اذن خدا ، جای پای ابراهیم ، روی این سنگ نقش بست و این سنگ به مقام ابراهیم مشهور شد و نماز طواف را باید پشت این مقام خواند .۲۶

نماز پیامبر تمام می شود و او اکنون بار دیگر به سوی حجر الأسود می رود و دو دست خود را بر آن می کشد و آنگاه دست های خود را به صورت می کشد .۲۷

بعد از آن پیامبر به سوی کوه صفا می رود، او از کوه صفا بالا می رود و صدای او در دل کوه می پیچد :

اللّه اکبر ، اللّه اکبر !۲۸

تمام مسلمانان نیز همراه پیامبر این ذکر را تکرار می کنند .

گوش کن ! پیامبر این دعا را می خواند : «ستایش خدایی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را یاری کرد و دشمنان اسلام را نابود ساخت» .۲۹

تا چند سال قبل ، تمام فاصله این کوه تا کوه مروه پر از بت هایی بود که مردم به پرستش آنها مشغول بودند .

امّا امروز باید خدا را شکر کرد که همه آن بت ها نابود شده اند و همه مردم ، ندای خداپرستی سر می دهند .

اللّه اکبر !

پیامبر حدود یک ساعت بر بالای کوه

صفا می ایستد و دعا می خواند .۳۰

اکنون موقع آن است که به سوی کوه مروه حرکت کنیم .

به کوه مروه می رسیم ، پیامبر از کوه بالا می رود ، بار دیگر صدای پیامبر در فضا می پیچد : اللّه اکبر !

بعد از لحظاتی ، به سوی کوه صفا برمی گردیم ، ما باید فاصله صفا و مروه را هفت بار طی کنیم .

امیدوارم که خسته نشده باشی ! این دور آخر است ، وقتی به کوه مروه برسیم ، دیگر سعی تمام می شود.

من کاسه داغ تر از آش هستم !

پیامبر از کوه مروه بالاـ می رود و رو به مردم می کند و می گوید : «جبرئیل به من دستور داده است تا به شما بگویم که مقداری از موی سر خود را کوتاه کنید و از احرام بیرون بیایید و هر کس که مانند من همراه خود از میقات ، قربانی آورده است باید در احرام بماند» .۳۱

مردم به سخن پیامبر عمل می کنند و با کوتاه کردن موی سر خود از احرام بیرون می آیند .

همسفر خوبم !

تو که همراه خود قربانی از میقات نیاورده ای ؟

پس بیا از احرام خارج شویم .

این اعمالی که ما انجام دادیم ، اعمال عمره است و ما باید نزدیک روز عرفه ، یکبار دیگر لباس احرام به تن کنیم و به سوی سرزمین منا برویم و در آنجا گوسفند یا شتری خریداری نماییم و آن را قربانی کنیم .

مبارک باشد ! خدا از تو قبول کند !

در منطقه اَبطَح ، چادرهای زیادی بر پا می شود و همه ، لباس های احرام را از تن بیرون آورده، بدن خود را شسته، لباس های معمولی خود را به تن می کنند .۳۲

امّا پیامبر هنوز لباس احرام به تن

دارد ، و در خیمه خود استراحت می کند ، این حکم خداست که هر کس با خود قربانی آورده است باید در احرام باقی بماند .

در این میان صدایی به گوشم می رسد ، یک نفر با مردم سخن می گوید : «ای مردم ! شما خجالت نمی کشید ؟ پیامبر هنوز در لباس احرام است و شما لباس های زیبا بر تن کرده اید ؟ !» .۳۳

خدای من ! این کیست که این گونه سخن می گوید ؟

چرا او هنوز لباس احرام به تن دارد ؟

آیا او را می شناسی ؟ او عُمر بن خطّاب است .

پیامبر از خیمه خود بیرون می آید ، او را صدا می زند و می گوید :

چرا هنوز لباس احرام به تن داری ؟ مگر تو همراه خود قربانی آورده ای ؟

نه .

پس چرا از احرام خارج نشدی ؟ مگر من نگفتم هر کس قربانی از میقات با خود نیاورده است، از احرام خارج شود ؟

ای رسول خدا ! آخر چگونه من از احرام خارج شوم در حالی که شما هنوز لباس احرام به تن دارید ؟۳۴

امّا مثل اینکه عُمَر بن خطّاب تصمیم دارد هر طور شده است حرف خودش را به کرسی بنشاند .۳۵

مگر نباید همه ما تسلیم دستور پیامبر باشیم ؟ ما می توانستیم از میقات با خود قربانی بیاوریم و اکنون مانند پیامبر در احرام باقی بمانیم ، امّا الآن که این کار را نکرده ایم باید به دستور پیامبر عمل کنیم .

مژده دهید ، بوی بهار می رسد !

دل پیامبر بی قرار دیدن علی(ع) شده است ، فاطمه(س) نیز در انتظار آمدن همسرش است .

آنجا را نگاه کن ! سواری به سوی ما می آید ! بوی خوش یار مهربان می آید ،

خدای من ! این علی(ع) است که به این سو می آید .

علی(ع) در حالی که لباس احرام بر تن دارد از اسب پیاده می شود .

پیامبر از خیمه بیرون می آید ، علی(ع) را می بوسد و می بوید و او را به خیمه دعوت می کند .

علی(ع) گزارش های سفر خود را به پیامبر می دهد : «خدا مرا کمک کرد و من توانستم مردم یمن را مسلمان کنم؛ وقتی نامه شما به دستم رسید همراه با پنج هزار نفر به سوی مکّه آمدم ، همه ما در یَلَمْلَم ،۳۶ لبّیک گفتیم و وقتی نزدیک مکّه رسیدم به همراهان خود دستور دادم در آنجا توقّف کنند تا من نزد شما بیایم و کسب تکلیف کنم ».۳۷

پیامبر با شنیدن سخنان علی(ع) خوشحال می شود و شکر خدا را به جا می آورد .

اکنون ، علی(ع) می داند که فاطمه(س) چشم انتظار اوست .

او از پیامبر اجازه می گیرد تا به خیمه فاطمه(س) برود و او را ببیند .

علی(ع) وارد خیمه می شود .

بوی عطر تمام خیمه را فرا گرفته است ، او سلام می کند و جواب می شنود .

علی(ع) با دیدن همسرش تعجّب می کند ، فاطمه(س) از احرام بیرون آمده و لباس زیبایی بر تن کرده است .

علی(ع) از فاطمه(س) سؤال می کند :

فاطمه ! پیامبر هنوز لباس احرام بر تن دارد ، چرا تو از احرام بیرون آمده ای ؟

این دستور پدرم بود ، هر کس که با خود قربانی همراه نیاورده است باید از احرام خارج شود و در روز عرفه دوباره احرام ببندد .۳۸

اکنون ، علی(ع) به سوی پیامبر باز می گردد و ماجرا را شرح می دهد .

پیامبر رو به او می کند و می گوید

:

علی جان ! تو هنگام احرام چگونه نیّت کردی ؟

من هنگامی که در میقات بودم چنین گفتم : «خدایا ! من مانند لبّیک پیامبر ، لبّیک می گویم» .

آیا از میقات با خود قربانی هم آورده ای ؟

آری ، من با خود سی و چهار شتر آورده ام و نیّت کرده ام که آنها را در این سفر حج، قربانی کنم .۳۹

لبخندی دلنشین بر چهره پیامبر نمایان می شود ، در میان این همه جمعیّت ، فقط حجِّ علی(ع) مانند حجِّ پیامبر است .

از ماه من شکایت نکنید !

اکنون علی(ع) با پیامبر خداحافظی می کند و به مسجد الحرام می رود و اعمال خود را انجام می دهد و بعد سریع به سوی مردم یمن که در بیرون شهر هستند می رود .

امّا وقتی به اهل یمن می رسد می بیند که آنها لباس های احرام خود را عوض کرده اند و پارچه های نو بر تن دارند .

شما این همه پارچه نو از کجا آورده اید ؟

ما از پارچه هایی که همراه کاروان بود استفاده کرده ایم .

این پارچه ها از بیت المال است ، من باید آنها را تحویل پیامبر بدهم ، شما چرا به آنها دست زده اید ؟

ما می خواستیم با لباس های احرامِ تمیز و نو به زیارت خانه خدا برویم .

هر چه سریع تر این پارچه ها را از تن بیرون آورید !

اهل کاروان این دستور را انجام می دهند ، امّا در دلشان از علی(ع) ناراحت می شوند .

به هر حال ، مردم یمن به سوی مکّه حرکت می کنند و وارد مسجد الحرام می شوند و اعمال خود را انجام می دهند .

سپس آنها نزد پیامبر می روند و در حضور پیامبر از علی(ع) شکایت می کنند : «ما می خواستیم با لباس

احرام نو طواف خانه خدا را انجام دهیم ، امّا علی(ع) با این کار ما مخالفت کرد ».

پیامبر چون سخنان اهل یمن را می شنود رو به آنها می کند و می گوید : «هرگز در مورد علی(ع) بدگویی نکنید ، او اگر بر شما سخت گیری کرده است برای این بوده که می خواسته دستور خدا را اجرا کند» .۴۰

با این سخن پیامبر ، همه می فهمند که علی(ع) در راه حق کوتاهی نمی کند ، او می خواسته است با این کار خود از بیت المال دفاع کند .

چند روز می گذرد . . .

ظهر روز پنجشنبه ، هشتم ماه ذی الحجّه فرا می رسد ، پیامبر دستور می دهد تا مردم غسل کنند و لباس احرام بر تن کنند و لبّیک بگویند .۴۱

بار دیگر صدای لبّیک در همه جا می پیچد ، چه شوری بر پا می شود !

هزاران هزار نفر ، همراه با پیامبر ، لبّیک گویان به سوی سرزمین عرفات حرکت می کنند .

آنها شب را در راه می مانند و صبح جمعه که روز عرفه است به سرزمین عرفات می روند .۴۲

همسفر خوبم !

اینجا سرزمین عرفات است .

سرزمینی که خدا گناهان بزرگ را به حرمت آن می بخشد و رحمت خود را بر بندگان خویش نازل می کند .۴۳

آیا می دانی که جبرئیل ، ابراهیم(ع) را به این سرزمین آورد و به او گفت : «ای ابراهیم ! به گناه خویش اعتراف کن» .۴۴

این سرزمین ، جایی است که ما باید به گناهان خود اعتراف کنیم تا خداوند ما را مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد .

آیا آن کوه را می بینی که آنجاست ؟

فکر می کنم که همان کوه رحمت (جبل النّور) است .

پیامبر کنار این کوه می ایستد ،

همه مردم می خواهند کنار این کوه وقوف کنند .

پیامبر رو به آنها می کند و با دست اشاره به سرزمین عرفات می کند و می گوید : «ای مردم ! شما می توانید در تمام این سرزمین وقوف کنید» .۴۵

پیامبر از ظهر تا نزدیک غروب ، رو به قبله می ایستد و مشغول دعا می شود .۴۶

اشک در چشمان او حلقه زده است و با خدای خویش راز و نیاز می کند .

در جای جای این سرزمین ، صدای گریه و دعا به گوش می رسد .

اکنون به عهد خویش وفا کن!

وقتی در مدینه بودیم جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به آن حضرت دستور داد تا سفر مهم خود را شروع کند و در آن سفر ، حجِّ خانه خدا و ولایت علی(ع) را برای مردم بیان نماید .

قرار است در این سفر اسلام کامل شود ، پیامبر تا امروز همه واجبات را برای مردم گفته است ، فقط ولایت علی(ع)مانده است که باید در این سفر برای مردم بیان شود .

آیا می دانی که در همین صحرای عرفات، آیه ولایت نازل می شود ؟

گوش کن ، این جبرئیل است که با پیامبر سخن می گوید : «ای محمّد ! خدا به تو سلام می رساند و از تو می خواهد تا به عهد خود وفا کنی و علی را به عنوان جانشین خود معرّفی کنی ».۴۷

امروز مردم باید بدانند که حج با ولایت علی(ع) کامل می شود .

امّا پیامبر رو به جبرئیل می کند و می گوید : «ای جبرئیل ! عدّه ای از این مردم دشمنی و کینه علی را به دل دارند ، می ترسم که آنان در میان امّت من اختلاف ایجاد کنند و باعث شوند امّت من از اسلام روی

برگردانند ، از تو می خواهم که از خدا بخواهی تا مرا از فتنه آنها ایمن گرداند» .۴۸

همسفر خوبم ! پیامبر می داند که بزرگان قبیله قُریش هرگز به جانشینی علی(ع) راضی نخواهند شد .

قریش یکی از بزرگ ترین قبیله هـای عرب است ، ریاست شـهر مکّه به دست این قبیله است و برای همین تمام عرب ها به این قبیله احترام می گذارند .

گر چه خود پیامبر نیز از این قبیله است ، امّا بزرگان این قبیله با اسلام دشمنی های زیادی نمودند .

علی(ع) در جنگ بدر و اُحُد ، بزرگان قریش را که به جنگ اسلام آمده بودند ، کشته است .۴۹

اگر شمشیر علی(ع) در جنگ بدر و اُحُد نبود ، دشمنان ، اسلام را نابود کرده بودند .

این علی(ع) بود که بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای در مقابل آنها ایستاد و تا پای جان از اسلام دفاع کرد .

امروز بزرگان قریش به ظاهر مسلمان شده اند ، امّا آنها کینه بزرگی از علی(ع) به دل دارند .

آنها رسم های روزگار جاهلیّت را فراموش نکرده اند و در فکر انتقام خون قریش هستند .

اگر امروز آنها بفهمند که پیامبر می خواهد علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرّفی کند، دسیسه خواهند کرد .

برای همین، پیامبر می خواهد، خدا او را از فتنه های آنها ایمن کند .

جبرئیل به آسمان می رود...

اگر خوب نگـاه کنی اشـک را در چشـمان پیامبر می بینی ! او بزرگان قریش را به خوبی می شـناسد ، می دانـد که آنها به این سادگی ، ولایت علی(ع) را قبول نخواهند کرد .

پیامبر می خواهد در بهترین موقعیّت ، این مأموریّت مهم را انجام دهد ، او منتظر برگشتن جبرئیل است .

کاش همه مردم ، قلب صاف

و بدون کینه ای داشتند ، آن وقت در همین سرزمین عرفات ، پیامبر مراسم بیعت با علی(ع)را بر گزار می کرد .

آنجا را نگاه کن !

پیامبر ، علی(ع) را به حضور می طلبد .

علی(ع) با عجله می آید و پیامبر با او مشغول سخن می شود و به او خبر می دهد که جبرئیل بر او نازل شده است .

همسفرم ! نگاه کن ، وقت زیادی تا غروب خورشید نمانده است .

پیامبر نگاهی به خورشید می کند و دست به دعا برمی دارد ، او می خواهد دعا کند .

دعای پیامبر این است : «خدایا ! من به عفو و بخشش تو پناه می برم ، مرا از رحمت خود بی نصیب مگردان» .۵۰

اکنون موقع حرکت است ، همه مردم آماده شده اند . با غروب آفتاب همه به سوی سرزمین مَشعَر حرکت می کنند .

شوری بر پا می شود ، گویی یک بیابان به حرکت افتاده است ، تا چشم کار می کند مردمانی را می بینی که به سوی سرزمین مشعر حرکت می کنند ، چه محشری بر پا شده است !

تو هم با چشمانی اشکبار با سرزمین عرفات وداع می کنی !

آیا بار دیگر دیدار این سرزمین قسمت ما خواهد شد ؟

ای خدای سرزمین مشعر!

هوا دیگر تاریک شده است و ستارگان جلوه نمایی می کنند ، آسمان چه شکوهی دارد !

پیامبر در حالی که بر شتر خویش سوار است و ذکر استغفر اللّه بر لب دارد به سوی سرزمین مشعر می رود .

بعد از ساعتی به آن سرزمین می رسیم ، پیامبر دستور می دهد تا بلال اذان بگوید ، نماز مغرب و عشاء بر پا می شود .۵۱

امشب که شب عید قربان است ، باید در این صحرا بمانیم و فردا اوّل طلوع آفتاب به

سرزمین منا برویم .

بعد از نماز ، پیامبر مقداری استراحت می کند .

تو هم خیلی خسته ای ، قدری استراحت کن . . .

. . .همسفر ! برخیز ! اذان صبح نزدیک است ، باید سریع وضو بگیری ، الآن نماز بر پا می شود .

صدای اذان در این سرزمین می پیچد :

اللّه اکبر !

نماز بر پا می شود ، چه نماز باصفایی !

هوا دارد روشن می شود و پیامبر رو به قبله ایستاده است و مشغول دعا است .

دعای پیامبر تا لحظه روشن شدنِ هوا، طول می کشد ، وقتی که هوا کاملاً روشن می شود پیامبر به سوی سرزمین منا حرکت می کند .۵۲

پیامبر از مردم می خواهد تا به آرامی قدم بردارند و موجب اذیّت و آزار دیگران نشوند .

در روزگار جاهلیّت ، رسم بر این بود که مردم با عجله ، سرزمین مشعر را ترک می کردند ، امّا پیامبر با این رسم مخالفت می کند و برای همین، دستور می دهد تا مردم به آرامی به سوی منا بروند .۵۳

گوش کن !

پیامبر زیر لب این دعا را زمزمه می کند : «خدایا ! توبه مرا قبول کن و دعای مرا مستجاب نما !» .۵۴

سلام بر سرزمین آرزوها

امروز ، روز عید قربان است و ما اکنون به سرزمین منا رسیده ایم .

آیا می دانی چرا این سرزمین را منا نامیده اند ؟

وقتی که جبرئیل ، ابراهیم(ع) را به این سرزمین آورد به او گفت : «ای ابراهیم ! هر چه می خواهی آرزو کن !» .۵۵

اینجا سرزمینی است که آرزوهای بزرگ برآورده می شود .

پیامبر به سوی جَمَره یا همان شیطان بزرگ می رود تا بر آنجا سنگ بزند ، پیامبر هفت سنگ بر آن می زند و هر بار فریاد اللّه

اکبر

او در همه جا می پیچد .۵۶

البته ما باید سنگ های خود را به آن ستونی که در وسط به عنوان نشانه ، نصب شده بزنیم ، اینجا سه ستونِ سنگی هست که به هر کدام از آنها جَمَره می گویند ، امروز فقط به یکی از آنها سنگ می زنیم ، امّا فردا و روز بعد از آن ، باید به همه ستون ها سنگ بزنیم .

می دانم دلت می خواهد داستان جَمَره را برایت بگویم .

وقتی که خدا خواست ابراهیم(ع) را امتحان کند ، به او دستور داد تا فرزند دلبندش ، اسماعیل(ع) را به این سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند .

ابراهیم(ع) همراه با اسماعیل به این سرزمین آمد ، شیطان سر راه او آمد و او را این گونه وسوسه کرد : «تو چقدر بی رحم هستی ! آیا می خواهی با دست خودت فرزندت را سر ببری ؟» .

جبرئیل به کمک ابراهیم(ع) آمد و به او دستور داد که شیطان را با سنگ بزند .

ابراهیم(ع) سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد .

او با زبان دل این گونه با شیطان سخن می گفت : «تو می خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم ! من ، خود ، فرزند و هر چه که دارم را فدای خدا می کنم» .

همسفر خوبم !

از آن روز رسم شده است که حاجی به همان جایی سنگ بزند که ابراهیم(ع) به شیطان سنگ زده است .۵۷

حاجی با این کار خود ، به تمام وسوسه هایی که شیطان می کند ، سنگ می زند .

آیا می دانی به عدد هر سنگی که به جَمَره می زنی خداوند گناهی از گناهان کبیره تو را می بخشد ؟۵۸

دوست خوب من

!

اکنون دیگر موقع قربانی کردن است .

نگاه کن ! پیامبر شترهایی را که از میقات همراه خود آورده است ، قربانی می کند ، علی(ع) هم شترهای خودش را قربانی می کند .

کسانی که همراه خود قربانی نیاورده اند ، اینجا شتر یا گوسفندی را خریداری و قربانی می کنند .

پیامبر رو به مردم می کند و می گوید : «امروز روز قربانی کردن است ، اگر در نیّت خود خالص باشید وقتی خون قربانی به زمین می ریزد خدا تمام گناهان شما را می بخشد» .۵۹

چه مژده ای از این بالاتر !

اکنون پیامبر موی سر خود را می تراشد و مردم هم مانند او این کار را انجام می دهند ، البته تو خود می دانی که زنان فقط باید مقدار کمی از گیسوی خود را کوتاه کنند .

اکنون همه ، حاجی شده اند ، قلب ها با بخشش گناهان پاک شده است .

همسفرم ! مبارک باشد ، تو دیگر حاجی شده ای !

به مردم خبر می رسد که پیامبر می خواهد برای آنها سخن بگوید ، این لحظه بهترین موقع برای سخنرانی است .

مردم جمع می شوند و منتظرند تا پیامبر سخن خود را شروع کند .

پیامبر نگاهی به جمعیّت می کند و چنین می گوید : «به سخنان من گوش دهید و بدانید من به زودی به دیدار خدای خویش خواهم شتافت ، ای مردم ! از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید و مال یکدیگر را به حرام تصرّف نکنید ، بدانید که شما خدای خویش را ملاقات خواهید کرد و او از کردار و رفتار شما سؤال خواهد نمود ، من ، همه سنّت های روزگار جاهلیّت را زیر پای خود می نهم و آنها را باطل اعلام می کنم ، بهترین شما نزد

خـدا بـاتقواترین شـماست ، هر ربـا و بهره ای که در روزگار جاهلیّت بوده است ، پرداخت آن لازم نیست ، و هر خونی که در آن روزگار ریخته شده است باید فراموش شود و کسی دیگر به فکر انتقام نباشد ...».۶۰

همسفر خوبم !

پیامبر می داند که بعضـی از سـنّت های عصـر جاهلیّت در میان مردم باقی مانده است ، برای همین او با این سـخنان خود ، همه آن سنّت های غلط را باطل اعلام می کند .

سخنرانی پیامبر تمام شده است و او می خواهد به مکّه باز گردد تا طواف حج و بقیّه اعمال مکّه را انجام دهد .

پیامبر سوار بر شتر خود می شود و به سوی مکّه می رود تا خانه خدا را زیارت کُند و اعمال خود را انجام دهد .

من و تو هم باید همراه پیامبر برویم و اعمال خود را انجام دهیم .

پیامبر بعد از انجام اعمال خود ، تصـمیم می گیرد تا به سرزمین مناباز گردد ، زیرا بر هر حاجی لازم است که شب یازدهم ماه ذی الحجّه در سرزمین منا باشد .۶۱

می دانم که خیلی خسته هستی ، خیلی راه رفته ای و طواف و سعی انجام داده ای ، امّا باید عجله کنیم و قبل از غروب آفتاب ، خود را به سرزمین منا برسانیم .

دیگر راهی نمانده است !

نگاه کن ، ما نزدیک منا هستیم ، همان جایی که باید قربانی کرد !

اکنون دیگر می توانی جایی را برای استراحت پیدا کنی .

سلام بر یادگار عزیز خورشید

امروز ، روز یازدهم ماه ذی الحجّه است و ما باید به سوی جَمَره برویم و هر سه شیطان را سنگ بزنیم .

ما با هم این عمل واجب خود را انجام می دهیم

و به درون چادرمان می رویم و به استراحت می پردازیم .

روز دوازدهم فرا می رسد ، امروز هم باید به جَمَره برویم و آخرین سنگ های خود را به شیطان بزنیم ، آیا می دانی این تنها عمل واجبی است که باقی مانده است ؟ بعد از آن ، دیگر حجِّ ما تمام می شود .

خبری می شنوم ، امروز جبرئیل نزد پیامبر آمده و سوره نصر را بر آن حضرت نازل کرده است .

نمی دانم چه رمز و رازی در میان است که پیامبر با نزول این سوره می فهمد که مرگ او بسیار نزدیک است .۶۲

برای همین او می خواهد سخنان مهمّی را برای مردم بیان کند .

یک نفر در میان مردم اعلام می کند : «ای مردم ! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می خواهد برای ما سخن بگوید» .

حتما سؤال می کنی مسجد خیف کجاست .

در سرزمین منا ، مسجد مقدّسی وجود دارد که در آن مکان ، هزار پیامبر نماز خوانده اند .۶۳

مسجد پر از جمعیّت شده است ، دیگر جایی نیست ، امّا من هر طور شده خود را به داخل مسجد می رسانم .

پیامبر نگاهی به جمعیّت می کند و می گوید : «ای مردم ! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت ، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می گذارم ، آن دو چیز گرانبها ، قرآن و عترت من می باشند ، خداوند به من خبر داده است که قرآن و عترت من ، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند ».۶۴

همسفر خوبم!

این پیام مهمّی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوشِ همه

مردم رساند ، امروز دیگر همه می دانند که عترت و خاندان پیامبر ، خیلی عزیز و محترم هستند ، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع)، یادگارهای پیامبر هستند .

صدای اذان ظهر به گوش می رسد ، بیا سریع وضو بگیریم و در نماز شرکت کنیم .

بعد از نماز ، پیامبر به سوی جَمَره می رود و سنگ های خود را به سه شیطان می زند و سپس به مکّه باز می گردد .

در این شهر گمشده ای دارم

ما به مکّه باز می گردیم و در منطقه اَبطَح چادرهای خود را بر پا می کنیم .

من به چادر خود می روم تا خاطرات این سفر حج را بنویسم و برای آیندگان به یادگار بگذارم .

نمی دانم چه می شود که یکباره هوای دیدن پیامبر به دلم می افتد ، برمی خیزم و به سوی خیمه پیامبر می روم .

آیا تو هم همراه من می آیی ؟

اینجا خیمه پیامبر است ، جمعی از یاران ، پروانه وجود او شده اند .

من سلام می کنم و داخل خیمه می شوم .

یاران پیامبر از آن حضرت سؤال های مختلفی می پرسند و جواب می شنوند .

ناگهان ، پیامبر سکوت می کند و به نقطه ای خیره می شود ، همه به چهره پیامبر نگاه می کنند ، هیچ کس سخن نمی گوید .

لحظه ای می گذرد ، صدای «اللّه اکبرِ » پیامبر سکوت خیمه را می شکند .

همه می خواهیم بدانیم چه شده است .

پیامبر رو به ما می کند و می گوید : «همین الآن ، جبرئیل بر من نازل شد و این آیه را بر من وحی کرد : (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ ؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَهُمْ رَ اكِعُونَ)، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند

، بر شما ولایت دارند .۶۵

همه به فکر فرو می روند ، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می دهد کیست ؟ او کیست که همچون خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟

من هیچ کس را نمی شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .

پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید : «برخیزید ! برخیزید ! ما باید به مسجد الحرام برویم و آن کسی را که این آیه در مورد او نازل شده است، پیدا کنیم» .

همه به سوی مسجد الحرام می رویم .

مسجد پر از جمعیّت است ، عدّه ای مشغول نماز و گروهی دیگر مشغول طواف هستند .

خدایا ! ما چگونه گمشده خود را پیدا کنیم ؟

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیّت ، صدقه داده است ؟

خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سؤال کنیم ، این طوری بهتر می توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .

آنجا را نگاه کن !

یک مرد عرب می خواهد از درِ مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتما خیلی گرسنگی است ، لباس های او را نگاه کن که چقدر ژولیده است !

آیا موافقی از او سراغ گمشده خود را بگیریم ؟

همه ما نزد آن فقیر می رویم ، نگاه کن ، این فقیر چقدر خوشحال است ! مثل اینکه تمام دنیا را به او داده اند .

پیامبر به او نگاهی می کند و می پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می آیی ؟ چرا این قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می دهد و می گوید : «من از پیش آن جوان

می آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای اللّه اکبرِ پیامبر در مسجد طنین می اندازد .

همه از این فقیر می خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، امّا هیچ کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می زدم و طلب کمک می کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، اللّه اکبر می گویند ، و ما به سوی آن جوان می رویم .

آن جوان ، هنوز دارد نماز می خواند .

پیامبر تا او را می بیند اشک در چشمانش حلقه می زند !

به راستی این کیست که دیدنش این گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او را شناختی یا نه ؟

چطور می شود آقای خودت را نشناسی ؟

او مولای تو ، علی(ع) است که به حکم قرآن ، از امروز بر همه مسلمانان ، ولایت دارد .۶۶

بازار داغ انگشترها !

این خبر در شهر مکّه می پیچد که خداوند آیه ای را در مورد علی(ع) نازل کرده است ، آنهایی که مانند تو عشق علی(ع) در سینه دارند خوشحال می شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی(ع) !

امّا در میان مردم گروهی هستند که کینه علی(ع) را به سینه دارند ، این خبر آنها را بسیار ناراحت می کند .

برای همین آنها جلسه ای تشکیل می دهند و با یکدیگر در مورد این موضوع گفتگو می کنند .

آیا می خواهی سخن آنها

را بشنوی ؟

گوش کن : «ما هرگز ولایت علی را قبول نمی کنیم ، آخر چگونه می شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ تر هستیم حکومت کند ؟ علی خیلی جوان است ، او برای رهبری شایسته نیست» .

همسفر خوبم !

معلوم می شود که هنوز این مردم به سنّت های جاهلیّت ایمان دارند .

عرب ها که همیشه رهبران خود را با ریش های سفید دیده اند نمی توانند رهبری یک جوان را قبول کنند .

امروز علی(ع) فقط سی و دو سال دارد ، درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد ، امّا برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریشِ سفید نمی شود ، برای آنها ارزش ریشِ سفید از همه فضایل برتر است !!!

البته بعضی از این مردم ، فکر می کنند که خلیفه باید خیلی جدی باشد و همیشه قیافه اخمو داشته باشد تا همه از او بترسند ، امّا علی(ع) همیشه لبخند به لب دارد و اهل شوخی است و برای همین به درد خلافت نمی خورد .۶۷

سرانجام آنها تصمیم می گیرند تا نزد پیامبر بروند .

نگاه کن ! آنها به سوی خیمه پیامبر می روند ، خوب است ما هم همراه آنها برویم .

آنها وارد خیمه می شوند و سلام می کنند و به پیامبر می گویند : «ما هرگز نمی توانیم رهبری و ولایت علی را قبول کنیم ، ما نمی توانیم از علی پیروی کنیم ، از تو می خواهیم تا شخص دیگری را به جای او معرّفی کنی» .

پیامبر نگاهی به آنها می کند و به آنان می گوید که من نمی توانم از جانب خودم ، دستور خدا را تغییر دهم .

آنها وقتی این سخن را می شنوند ، با ناامیدی از

خیمه پیامبر خارج می شوند .۶۸

آنها به فکر نقشه ای دیگر می افتند ، آیا می خواهی تو را از آن باخبر کنم ؟

آنها می خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقیرها صدقه بدهند تا خداوند آیه ای را هم در مورد آنها نازل کند !!

آنهـا بـا خود فکر می کننـد که اگر آیه ای در مورد آنها نازل بشود چقـدر خوب می شود ، آن وقت ، آنها هم بر مردم ولایت خواهند داشت .

همسفرم !

آنها پول های خود را روی هم می ریزند ، این یک سرمایه گذاری مشترک است ، هرکس باید سهم خودش را بدهد .

با این پول می توان بیست و چهار انگشتر قیمتی خرید .

خبر می رسد که در مسجد الحرام بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است !

چند نفر کنار درهای مسـجد ایسـتاده اند ، یکی از آنها هم در داخل مسجد مشغول نماز است ، وقتی یک فقیر وارد مسجد می شود ، دور او حلقه می زنند و از او می خواهند تا نزد آن شخصی برود که نماز می خواند و یک انگشتر قیمتی بگیرد .

فقیر هم که از اصل ماجرا، بی خبر است خوشحال می شود و به آن طرف می رود .

با نزدیک شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می دهد و او به رکوع می رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می شود !

درد سرت ندهم ! ۲۴ فقیر، صاحب انگشتر شدند، امّا آیه ای نازل نشد که نشد !۶۹

انگشترهایی که این گروه به هدر دادند ، شاید از انگشتر علی(ع) قیمتی تر باشد ، امّا انگشتر علی(ع) چیزی داشت که همه این ۲۴ انگشتر نداشت و آن ، اخلاص صاحبِ انگشتر بود .

پیمانی سیاه در خانه دوست

آنجا را نگاه کن

!

آن چهار مرد را ببین ، آنها آهسته با یکدیگر چه می گویند ؟

دیدید که حدس من درست بود ! محمّد می خواهد علی را به عنوان جانشین خود معرّفی کند .

آری ، به زودی همه مردم با علی بیعت خواهند کرد .

باید کاری بکنیم ، ما هرگز اجازه نمی دهیم که علی بر ما حکومت کند !

ما باید با هم، پیمانی مهم ببندیم .

همه با این نظر موافقت می کنند ، آنها با سرعت به سوی کعبه حرکت می کنند .

آیا می دانی آنها می خواهند چه کنند ؟

خوب است که ما هم همراه آنها برویم .

نگاه کن ! درِ کعبه باز می شود و آنها وارد خانه خدا می شوند .

حدس من این است که اینها از بزرگان قریش هستند که به این راحتی وارد کعبه شدند .

راستی یادم رفت بگویم ، عرب ها رسمی دارند که پیمان نامه های مهمّ خود را در داخل کعبه قرار می دهند .

امّا این چهار نفر می خواهند در داخل کعبه ، پیمان نامه ای را بنویسند .

به راستی این چه پیمانی است که باید در کعبه نوشته شود ؟!

من باید هر طوری هست وارد کعبه بشوم ، آخر من برای بیان حقیقت ، مسئولیّت دارم .

یکی از آنها قلم و کاغذی را برمی دارد و شروع به نوشتن می کند .

خدای من ! او چه می نویسد ؟ آنها می خواهند چه پیمان نامه ای را امضا کنند ؟

«ما چهار نفر با یکدیگر پیمان می بندیم که وقتی محمّد از دنیا برود نگذاریم حکومت به خاندان او برسد» .۷۰

من باور نمی کنم ، عدّه ای در میان یاران پیامبر باشند و میان خود پیمانی این گونه ببندند !

آخر مگر خاندان پیامبر چه کرده اند که اینان این گونه با

آنها دشمنی می ورزند ؟

امّا یادم می آید که از قدیم گفته اند ریاست و سیاست پدر و مادر نمی شناسد !

اینها برای رسیدن به حکومت و ریاستِ چند روزه دنیا حاضر هستند هر کاری بکنند .

اکنون می فهمم که چرا پیامبر در عرفات ، از خداوند خواست تا او را در مقابل فتنه های دشمنان حفظ کند .

اکنون می فهمم که چرا پیامبر تا به حال ، مراسم بیعت با علی(ع) را برگزار نکرده است .

در انتظار پیام آسمانی مانده ام

پیامبر را می بینم که در خیمه خود نشسته است و با خود فکر می کند ، خدا او را از پیمان نامه ای که در کعبه نوشته شده باخبر کرده است .۷۱

به راستی پیامبر با این افرادی که دور او جمع شده اند و خود را مسلمان نشان می دهند چه کند ؟

اینها به ظاهر مسلمان شده اند و نماز می خوانند ، امّا با یکدیگر پیمان می بندند که بر خلاف دستور پیامبر عمل کنند .

آخر اینها چه مسلمانانی هستند ؟!

امان از دورویی !!

درست است که ماجرای انگشتر دادن علی(ع) در رکوع به گوش همه رسیده است ، امّا پیامبر می خواهد مراسمی رسمی برگزار کند و از همه مردم بخواهد با علی(ع) بیعت کنند و به این وسیله دین اسلام را کامل کند .

امّا عدّه ای از اطرافیان او ، دشمنی علی(ع) را در سینه دارند و به دنبال این هستند تا در اوّلین فرصت ممکن فتنه و آشوب بر پا کنند .

آنها منتظر هستند تا پیامبر ولایت علی(ع) را اعلام کند تا در میان مسلمانان فتنه کنند و همه زحمات پیامبر را از بین ببرند .

خداوند می داند که چه موقع ، این گروه نخواهند توانست فتنه بر پا کنند ، آن

وقت به پیامبر خود خبر خواهد داد .

غروب روز سیزدهم ذی الحجّه فرا می رسد و هنوز پیامبر منتظر پیام آسمانی است .

مردم که مـدّت ها از خانه و کاشانه خود دور بوده انـد ، آماده رفتن شده اند ، آنها دیگر می خواهند نزد خانواده های خود باز گردند .

امّا پیامبر نمی خواهـد این فرصت با شکوه را از دست بدهـد ، او در کجا می تواند اجتماعی به این بزرگی پیدا کند ؟ باید در میان این جمعیّت صد و بیست هزار نفری ، ولایت علی(ع) اعلام شود .

نمی دانم چه می شود که پیامبر تصمیم می گیرد که فردا همراه مردم به سوی مدینه حرکت کند .

این خبر در همه جا می پیچد که پیامبر فردا به سوی مدینه حرکت خواهد کرد .

ما برای بدرقه خورشید آمده ایم

امروز چهاردهم ماه ذی الحجّه است ، کاروان آماده حرکت است ، هزاران حاجی می خواهند به خانه های خود باز گردند .

یک انتظار بزرگ در چهره پیامبر به چشم می خورد .

به راستی ، چه موقع وعده خدا فرا می رسد ؟

کاروان حرکت می کند ، لحظه خداحافظی با خانه دوست است .۷۲

آنجا را نگاه کن !

مردم مکّه هم آماده سفر شده اند ، امّا آنها کجا می خواهند بروند ؟

مگر خانه و کاشانه آنها در این شهر نیست ؟ پس چرا بار سفر بسته اند ؟

مردم مکّه می خواهند پیامبر را تا بیرون شـهر بدرقه کنند ، آنها شـنیده اند که این آخرین سفر پیامبر به مکّه است ، می خواهند از پیامبر بهره بیشتری ببرند .

آنها می خواهند مهمان نوازی خود را کامل کنند .

آن طرف را نگاه کن ! مردم یمن ، سوار بر شترهای خود شده اند ، آیا آنها می خواهند به یمن بروند ؟

راه یمن از راه مدینه جدا

می باشد ، آنها باید در همین مکّه با پیامبر خداحافظی کنند و به سوی جنوب بروند ، در حالی که مدینه در طرف شمال است .

هر چه صبر می کنم ، می بینم که آنها برای خداحافظی نمی آیند . آیا آنها می خواهند بدون خداحافظی با پیامبر به یمن بروند ؟

فهمیدم ، آنها هم می خواهند پیامبر را بدرقه کنند .

کاروان از شهر مکّه جدا می شود و راه مدینه را در پیش می گیرد .

آفرین بر اهل مکّه و یمن!

این مردم همچنان همراه پیامبر می آیند .

اوّل قرار بود آنها فقط تا بیرون شهر مکّه بیایند ، امّا اکنون تصمیم می گیرند کیلومترها راه را در دلِ این بیابان به احترام پیامبر بیایند !۷۳

آفتاب به وسط آسمان می رسد ، موقع اذان ظهر است ، کاروان برای خواندن نماز متوقّف می شود ، بعد از نماز و استراحت ، کاروان حرکت می کند .

دل پیامبر همراه این مردم است ، او آرزو می کند که این مردم همراه او باشند و متفرّق نشوند تا او بتواند پیام مهمّ خود را به گوش همه آنها برساند .

هوا دارد تاریک می شود ، باید در جایی منزل کرد ، خوب است امشب در اینجا منزل کنیم .

فردا به حرکت خود ادامه می دهیم ، مردم مکّه و یمن هم در دل این بیابان ها همراه ما هستند .

نمی دانم چه شده است که این مردم ، سه روز تمام در دل این بیابان ها به همراه پیامبر می آیند ؟۷۴

غروب روز هفدهم ماه ذی الحجّه فرا می رسد ، دیگر همه ما خسته شده ایم ، باید جایی را برای استراحت انتخاب کنیم .

آنجا را نگاه کن ، میقات جُحْفه را ببین !۷۵

حتما می پرسی جُحْفه دیگر

کجاست ؟

جُحْفه یکی از میقات های حج است ، مردمی که از مصر برای حجّ خانه خدا می آیند در اینجا لباس احرام بر تن می کنند .

البته حجّ امسال که تمام شد ، سال آینده اگر از راه کشور مصر به مکّه بیایی باید در اینجا لباس احرام بپوشی و لبّیک بگویی .

همسفر خوبم !

اینجا منزلگاه خوبی است و معمولاً کاروان ها در اینجا منزل می کنند ، ما هم شب را در اینجا می مانیم .

سفر در این بیابان های خشک ، تو را حسابی خسته کرده است ، ما نزدیک دویست کیلومتر راه آمده ایم .۷۶

اکنون خیمه ای برای خودت بر پا کن و تا صبح ، خوب استراحت کن !

ما تا مدینه راه زیادی در پیش داریم ، تازه بعد از آن هم باید سریع به شهر خود باز گردی ، همه ، چشم انتظار تو هستند .

زلال بِرکه در دل کویر

امروز یکشنبه ، هجدهم ماه ذی الحجّه است و صدای اللّه اکبر به گوش می رسد .۷۷

همسفر، برخیز ! وقت نماز است .

مردم همه در صف های منظّم پشت سر پیامبر به نماز می ایستند .

بعد از نماز ، این کاروان بزرگ ، آماده حرکت می شود تا به راه خود در این بیابان ادامه دهد .

آفتاب بالا می آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می شکنند ، کاروان ۱۲۰ هزار نفری در دل بیابان پیش می رود .۷۸

انتظار در چهره پیامبر موج می زند ، به راستی کی وعده خدا فرا خواهد رسید ؟

وقتی ما مقداری راه برویم به یک سه راهی می رسیم ، یک راه به سوی مدینه می رود ، یک راه به سوی عراق و راه دیگر به سوی مصر .

من فکر می کنم در آنجا

دیگر این کاروان ۱۲۰ هزار نفری تقسیم خواهد شد و هر کس به راه خود خواهد رفت .

این اجتماع بزرگ به زودی ، متفرّق خواهد شد .

ساعتی می گذرد ، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده ایم ، آفتاب بر ما می تابد و تشنگی بر من غلبه می کند .۷۹

به یکی از همراهان خود رو می کنم و می گویم :

حاجی ! آیا آبی داری به من بدهی ؟ من خیلی تشنه شده ام !

قدری صبر کن ، در همین نزدیکی ها، یک غدیر هست که می توانی از آب آن بنوشی .

حاجی ! حواست کجاست ؟ من آب می خواهم ، آن وقت تو به من آدرس غدیر می دهی ؟ !

آقای نویسنده ، منظور من از غدیر ، همان برکه است ، در همین نزدیکی ها برکه و آبگیری هست که تو می توانی از آب زلال آن بنوشی .

چه حرف ها می زنی ! در این بیابان خشک ، برکه آب ، کجا پیدا می شود ؟

نگاه کن ، آنجا را ببین ! سیاهی درختان را می گویم ، اگر باور نمی کنی پس این درختانِ بزرگ، برای چه در آنجا روییده اند؟ باید در آنجا آب باشد .

راست می گویی ، سیاهی درختان را می بینم ، خدای من ! آنجا چقدر درخت هست ، امّا چگونه در این بیابان ، این برکه درست شده است ؟

کنار آن برکه ، چشمه ای هست که آب از آن می جوشد و به این برکه می ریزد .

بیابان و چشمه آب ؟

ما تا دریای سرخ فقط دوازده کیلومتر فاصله داریم ، در فصل زمستان باران های سیل آسا می بارد و در دل زمین فرو

می رود و در اینجا به صورت چشمه از دل زمین می جوشد .۸۰

آیا این برکه همیشه در اینجا هست ؟

نه ، وقتی که تابستان فرا می رسد و هوا گرم می شود آبِ چشـمه خشک می شود و با خشک شدن چشـمه ، برکه هم خشک می شود .

خدا را شکر که الآن ، روزهای پایانی زمستان است و من می توانم آب زلال برکه را بنوشم .۸۱

مدال افتخار بر سینه غدیر

خدای من !

چه بِرکه زیبایی ! چه آب باصفایی !

قربان بزرگی خدا بشوم که در دل کویر ، برکه ای به این زیبایی درست کرده است !

من کنار برکه می روم و از آب زلال آن سیراب می شوم و شکر خدا را به جا می آورم .

به راستی که این عرب ها چه زبان شیوایی دارند !

حتما می گویی چرا !

آنها چه اسم خوبی برای این برکه انتخاب کرده اند: غدیر خُم !

حق داری از من سؤال کنی که معنای کلمه خُم چیست !

خوب حالا که سؤال کردی باید کمی حوصله کنی تا برایت توضیح دهم .

وقتی تو جارو به دست بگیری و خانه خودت را حسابی تمیز کنی آن وقت هر کس به خانه تو نگاه کند می گوید : این خانه ، تمیز شده است .

امّا اگر یک دوست عرب زبان داشته باشی، وقتی خانه تمیز تو را ببیند می گوید : خُمّ .

منظور او این است که این خانه بسیار تمیز شده است .

خوب ، اکنون به این برکه زیبا نگاه کن ! آب این برکه چقدر زلال و صاف است !

اگر بخواهی اسمی برای اینجا بگذاری چه می گویی ؟

درست حدس زدم ؟ اسم پیشنهادی شما این است : بِرکه زلال .

امّا اینجا سرزمین

حجاز است و همه به عربی سخن می گویند ، پس ما باید این اسم شما را به عربی ترجمه کنیم .۸۲

به نظر شما ترجمه عربی برکه زلال چه می شود ؟

درست ترجمه کردی : غدیر خم !

دوست خوبم ! دیگر وقت نیست ، کاروان باید به حرکت خود ادامه دهد .

کاش فرصتی بود تا کمی اینجا می ماندیم و صفا می کردیم !

من نمی توانم از آبیِ این آب، چشم برگیرم !

ساعت حدود نه صبح است ، ولی ما نمی توانیم اینجا بمانیم ، ان شاءاللّه برای نماز ظهر در منزلگاه بعدی توقّف خواهیم کرد !۸۳

عدّه ای مشک ها را پر از آب می کنند و به کاروان ملحق می شوند .

پیامبر در حالی که بر شتر خود سوار است به برکه می رسد .

صدایی به گوش پیامبر می رسد : «یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...: ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند ».۸۴

وعده خدا فرا می رسد ، خدا می خواهد کنار این آب ، مردم را با ولایت آشنا سازد .۸۵

همان گونه که آب این برکه ، تشنگان کویر را جانی تازه می بخشد ، ولایت علی(ع) هم تشنگان مسیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید .

مردم از آیه مهمّی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند .

صدای پیامبر سکوت صحرا را می شکند : «شتر مرا بخوابانید ! به خدا قسم ، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم ».۸۶

همسفرم ! اینجا سرزمین مقدّسی است ، خدا اینجا را برای بیعت مردم با علی(ع) انتخاب کرده است

.

سرزمین عرفات، شایسته این نبود تا جشنِ ولایت علی(ع) در آنجا برگزار شود ، امّا این سرزمین شایستگی دارد تا آیینه تمام نمای ولایت شود .

شتر پیامبر را به زمین می خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می شود .

چهره پیامبر از خوشحالی می درخشد ، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است .

به خدا قسم ، هیچ قلمی نمی تواند این شادی پیامبر را به تصویر بکشد !

مردم ، همه در تعجّب هستند ، آنها نمی دانند چرا پیامبر دستور توقّف داده است .

همسفرم ! یادت نرفته که جمعیّت این کاروان ، ۱۲۰ هزار نفر است !

نگاه کن ! اوّل کاروان چند کیلومتر جلوتر از ما هستند ، خیلی ها هم هنوز از ما عقب ترند ، من فکر می کنم که طول این کاروان چندین کیلومتر بشود .۸۷

باید صبر کنیم تا همه به اینجا برسند .

پیامبر دستور می دهد تا چند سوار نزد او بروند ، پیامبر به آنها دستور می دهد تا به همه کسانی که جلوتر رفته اند خبر بدهند که برگردند .

همچنین پیامبر عدّه ای را می فرستد تا به آنهایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند ، همه باید کنار این غدیر جمع بشوند .

زیر درختان سرسبز و بلند

آفتاب بر سر و صورت من می تابد ، خوب است زیر درختانِ کنار برکه بروم .

چه درختان سرسبز و بلندی !

اینها درخت مُغیلان است ، درختی بسیار بلند و خار دار که کنار برکه های این صحرا روییده است .۸۸

این درختان با شاخه ها و برگ های انبوه خود ، سایبان خوبی برای مسافران هستند .۸۹

فضای سایه این درختان پر از بوته های خار شده است و ما نمی توانیم زیر

سایه آن استراحت کنیم .

شاخه های این درختان هم بلند شده و بعضی از آنها به روی زمین رسیده است .

نگاه کن ! پیامبر هم به سوی این درختان می آید ، او نگاهی به این درختان می کند و به فکر فرو می رود .

آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می زند ، آیا آنها را می شناسی ؟

سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمّار .

پیامبر از آنها می خواهد تا بوته های خار زیر این درختان را از زمین در آوردند و شاخه های اضافی را قطع کنند .۹۰

آنها فورا مشغول می شوند ، ابتدا بوته های خار را از ریشه در می آورند خارها به دست آنها فرو می رود ، امّا دردی احساس نمی کنند ، زیرا با عشقی مقدّس کار می کنند .

به راستی در اینجا چه خبر است ؟

همسفرم !

بیا من و تو هم به کمک آنها برویم تا هر چه سریع تر ، سایبان این درختان آماده شود و زمین از خارها پاک شود .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته های خار خالی می شود ، امّا اگر خوب نگاه کنی خارهای زیادی، روی زمین ریخته است و ممکن است به پای کسی برود .

پیامبر دستور می دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود .۹۱

بیا سریع از گیاهان بیابان جارویی بسازیم و اینجا را جارو کنیم .

عزیزم ! می دانم خسته شده ای ، امّا تو به سفر عشق آمده ای ، باید تحمّل کنی ، تو داری به میعادگاه غدیر خدمت می کنی !

به به ! حالا ، اینجا خیلی باصفا شد !

وقتی پیامبر زیر درختان غدیر را نگاه می کند ، لبخند زیبایی می زند .

گوش کن ، این

سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید» .۹۲

بلند شو ، رفیق ! پیامبر می خواهد مهم ترین سخنرانی خود را کنار غدیر ایراد کند .

معلوم می شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این قدر تمیز و مرتّب شود .

سنگ ها از بیابان جمع می شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می گیرد .

هنوز ارتفاع منبر آن طور که باید و شاید بلند نشده است ، به نظر شما چه کنیم ؟

دیگر در این اطراف که سنگی نیست !

اکنون، پیامبر دستور می دهد تا جهاز و رواندازهای شترها را جمع کنیم و بر روی سنگ ها قرار دهیم .۹۳

. . . سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می کنیم ، یک پارچه زیبا بر روی آن می کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین باشد ، خوب است پارچه ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد .۹۴

دیگر اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می دهد همه مردم در نماز شرکت کنند .۹۵

مردم از آب زلال برکه ، وضو می گیرند و صف های نماز را تشکیل می دهند ، آنهایی که زودتر آمده اند در سایه درختان قرار می گیرند ، معلوم است که این جمعیّت ۱۲۰ هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی گیرند .

کسانی که دیرتر آمده اند در زیر آفتاب قرار می گیرند ، زمین خیلی داغ است ، آنها مجبور می شوند تا عبای خود را زیر پای خویش پهن کنند .۹۶

شکوه یک نماز در تاریخ

همه مسلمانان در صف های منظّم ایستاده اند و منتظرند ظهر بشود تا با پیامبر نماز بخوانند .

آنها می دانند که پیامبر می خواهد برایشان

سخنرانی مهمّی بکند.

در این میان به پیامبر خبر می رسد که عدّه ای از مردم از جمعیّت فاصله گرفته اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده اند .

خدایا ! مگر آنها سخن پیامبر را نشنیده اند که همه باید برای نماز جمع شوند ؟!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیّت اعلام کرده اند که همه باید در نماز شرکت کنند .

آنها از بزرگان قریش هستند ، پس چرا آنها از مسلمانان جدا شده اند ؟

من فکر می کنم که آنها فهمیده اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می خواهند بهانه ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه ای بهتر از اینکه بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟ !

همسفرم ! به نظر شما باید چه کرد ؟

من به سمت آنها می روم تا با آنها سخن بگویم ، امّا وقتی به آنها می رسم ، می بینم آدم های معمولی نیستند ، اینها بزرگان قریش هستند .

در این میان ،پیامبر علی(ع) را به حضور می طلبد و به او می گوید : «علی جان ! به سوی آن گروه برو و آنها را به سوی ما بیاور» .

علی(ع) حرکت می کند و به سمت آنها می رود .

بعد از لحظاتی . . . همه آنها نزد پیامبر هستند .

نمی دانم چه می شود که آنها به این زودی از تصمیم خود منصرف می شوند !

آنها از هیبت و شجاعت علی(ع) می ترسند ، می دانند که علی(ع) در اجرای دستور پیامبر کوتاهی نمی کند .۹۷

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده اند و آماده خواندن نماز هستند .

پیامبر سجّاده خویش را کنار منبر می گستراند و آماده نماز می شود .

اللّه اکبر !

این صدای اذان است که به گوش می رسد .۹۸

چه منظره زیبایی

!

یک بِرکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!

اینجا غدیر خم است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی الحجّه ، سال دهم هجری .

عترت پاک مرا بشناسید!

نماز ظهر غدیر به پایان می رسد !

و پیامبر از جای خود برمی خیزد ، از چند نفر می خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می رود و رو به مردم می ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند .۹۹

او ابتدا از مردم سؤال می کند :«ای مردم ! آیا صدای مرا می شنوید ؟ من پیامبر شما هستم» .۱۰۰

وقتی او مطمئن می شود که همه مردم به سخنان او گوش می کنند ، سخنان خود را آغاز می کند.

او ابتدا خدا را به یگانگی یاد می کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان ها و زمین است . من به یگانگی او شهادت می دهم و به بندگی او اعتراف می کنم . ای مردم ! خدا آیه ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می باشد : يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ ... ای پیامبر ! آنچه را که به تو نازل کرده ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند . مردم ! من می خواهم علّتِ نازل شدن این آیه را برای شما بگویم : جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمّی را به من داده است . ای مردم ! من به

زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت ، اکنون از شما می پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم ؟».۱۰۱

اشک از چشمان ما جاری می شود ، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت ؟

پیامبر سکوت کرده است و منتظر جواب است ، مردم ، همه با صدای بلند جواب می دهند : «ما شهادت می دهیم که در حقّ ما دلسوزی زیادی نمودی و پیامبر خوبی برای ما بودی ، خداوند به تو بهترین پاداش ها را بدهد !» .۱۰۲

اکنون پیامبر علی(ع) را صدا می زند ، و از او می خواهد به بالای منبر بیاید ، علی(ع) از منبر بالا می رود و طرف راست پیامبر می ایستد .۱۰۳

پیامبر رو به جمعیّت می کند و می گوید : «ای مردم ! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می گذارم .

می خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار ، چگونه رفتار خواهید کرد ».۱۰۴

همسفر خوبم !

من یک سؤال به ذهنم می رسد : چرا قبل از این سخن ، پیامبر علی(ع) را کنار خود فرا خواند ؟

شاید پیامبر می خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد ، او می خواست به مردم بگوید که علی(ع) ، محور عترت اوست ! عترت پیامبر کسانی هستند که در خانه علی(ع) هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) عزیزان پیامبر می باشند.

حتما یادت هست که پیامبر در سرزمین منا ، همین سخن را برای مردم بیان کردند .

برای همین عدّه ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر است به عنوان عترت

پیامبر معرّفی کنند !!

آنها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع خود ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند !

امّا امروز پیامبر ، علی(ع) را کنار خود آورد تا عترت خود را به همه نشان بدهد ، اگر دیروز مردم در تشخیص عترت پیامبر دچار شک بودند ، امروز دیگر برای همه روشن شد که منظور پیامبر از عترت خود (که مقامی همچون قرآن دارند) چه کسانی است .

سخن پیامبر ادامه می یابد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خدا را فراموش نکنید ، مبادا حقّ آنها را از بین ببرید !» ۱۰۵.

خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می کند .

چه کسی روی دست آسمان است؟

محمّد و علی(ع) بر بالای منبر ایستاده اند و همه چشم ها به آنها خیره شده است .

صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد ؟»

پیامبر ، منتظر جواب مردم است ، همه فریاد می زنند : «خدا و پیامبر او» .

برای بار دوم پیامبر سؤال می کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد ؟» .

مردم در جواب می گویند : «خدا و پیامبر او» .

و بار سوم هم پیامبر همان سؤال را می کند و مردم همین جواب را می دهند .۱۰۶

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می دانند ، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .

همسفرم ! نگاه کن !

پیامبر دست علی(ع) را در دست می گیرد ، و تا آنجا که می تواند دست او را بالا می آورد و با صدای بلند می گوید : «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ؛ هر کس من مولای او

هستم این علی، مولای اوست ».

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».۱۰۷

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می کند .۱۰۸

پیامبر می خواهد همه مردم ، علی(ع) را ببینند ، برای همین ، بازویِ علی(ع) را با مهربانی می گیرد و او را بلند می کند .

اکنون علی(ع) یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است .۱۰۹

ببین چگونه علی(ع) ، روی دست آسمان است !!

به راستی چرا پیامبر علی(ع) را این گونه بلند کرده است ؟

او می خواهد همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .

صدای پیامبر به گوش می رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و جانشین من است ، او امیرمؤنان است و به همه دانش های من آگاه است ».۱۱۰

و بعد از آن پیامبر می گوید : «ای مردم آیا شنیدید ؟» .

همه صدا می زنند : «آری ، ای رسول خدا !» .

پیامبر بار دیگر می گوید : «آیا شنیدید ؟» .

بار دیگر مردم جواب می دهند : «آری، ای رسول خدا !» .

اکنون پیامبر رو به آسمان می کند و می گوید : «خدایا ! تو شاهد باش که من وظیفه خود را انجام دادم ، من سخن تو را برای همه این مردم گفتم» .

و بعد از آن می گوید : «ای جبرئیل ! تو هم شاهد باش» .۱۱۱

در این میان ، مردی از میان جمعیّت برمی خیزد و می گوید : «ای رسول خدا ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ،

چیست ؟» .

من با تعجّب به او نگاه می کنم ، سخن پیامبر خیلی واضح و روشن بود ، به نظر شما آیا جمله «هر کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست» توضیح بیشتری می خواهد ؟

امّا پیامبر با روی باز جواب او را می دهد و می گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» .۱۱۲

علی(ع) امیر و آقای همه مسلمانان است .

با این سخنِ پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکّی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می دهد .

این سخنان پیامبر است:

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می خواهم هرگز با او مخالفت نکرده و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم ! آیا می دانید علی ، اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد ؟ آیا آن روز را به یاد می آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود ؟ علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان من ، جان خویش را به خطر انداخته است، علی ، پیش من از همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست .۱۱۳

ای مردم ! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسلِ خود او بوده است ، امّا عترت و خاندان من از نسلِ علی می باشد .۱۱۴

من راه مستقیم را به شما نشان می دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند .۱۱۵

مردم

! خداونـد می فرمایـد : (فَـَامِنُوا بِـاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا) «به خـدا و پیامبر و نوری که نازل شـده است ، ایمان بیاورید ۱۱۶.»

ای مردم ! بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید ، علی و فرزندان او می باشد .

ای مردم ! خوبی های علی بیش از آن است که بتوانم آن را برای شما بگویم ، آن قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است .۱۱۷

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او ، امامانِ شما هستند و آخرینِ آنها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او ولیّ خدا در روی زمین می باشد.۱۱۸

ای مردم ، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند ، برسانید .۱۱۹

سخنان پیامبر به پایان می رسد. پیامبر می خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.

آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوتِ عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است .

بعد از لحظاتی . . .صدای اللّه اکبرِ پیامبر در غدیر می پیچد .۱۲۰

خدایا چه خبر شده است ؟

گویـا جبرئیـل آمـده و آیه جدیـدی را آورده است : «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُم دِینَکُم وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاءِسْلامَ دِینًا: امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام ، دین شما باشد ».۱۲۱

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند ، همه

مردم می فهمند که اسلام با ولایتِ علی(ع) کامل می شود .۱۲۲

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند .

بیعت با مولای آب و آینه

پیامبر هنوز بالای منبر است ، او نگاهی به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ! اکنون وقت آن فرا رسیده است که به من تبریک بگویید ، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است ، از شما می خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب «امیرِ مؤمنان» سلام کنید ، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم».۱۲۳

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته اند، آنها می دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آنها می باشد، برای همین آنها یک صدا جواب می دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می کنیم».۱۲۴

اکنون پیامبر و علی(ع) از منبر پایین می آیند .

پیامبر می خواهد مراسم بیعت با علی(ع) به صورت رسمی باشد برای همین دستور می دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه ای بر پا کنند .

آیا می دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است !

بیا ، من و تو هم کمک کنیم تا این خیمه برپا شود .۱۲۵

پیامبر از علی(ع) می خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علی(ع) وارد خیمه می شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می شود ، کنار علی(ع) می ایستد ، گویا پیامبر کار مهمّی با او دارد .

آیا می دانی در میان عرب، رسم بر این است

که وقتی می خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می بندند ؟

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علی(ع) می بندد ، نام این عمامه ، سحاب می باشد .۱۲۶

سیمای مولا، زیباتر شده است . تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است .

پیامبر از خیمه بیرون می آید ، تا لحظاتی دیگر ، مراسم بیعت با علی(ع) شروع می شود .

آنجا را نگاه کن ! در این میان ، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می آینـد و به پیامبر می گوینـد : «ای رسول خدا ! تو می دانی که این مردم تـازه مسـلمان شـده انـد ، آنهـا هنوز رسم و رسوم دوران جـاهلیّت را فراموش نکرده انـد ، آنها هرگز به امـامت پسر عمویت ، علی ، راضـی نخواهنـد شـد ، برای همین مـا از تو می خواهیم تا شـخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی» .

پیامبر رو به آنها می کند و می گوید : «ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصـمیم برگردم ، این دستوری است که خدا به من داده است» .

بزرگان قریش وقتی این سخن را می شنوند به فکر فرو می روند .

در این هنگـام ، یکی از آنها رو به پیامبر می کنـد و می گویـد : «ای پیامبر ! اگر می ترسـی مخالفت خـدا را بکنی و علی را بر کنار کنی ، بیا و یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن» .

پیـامبر از قبـول این کـار خودداری می کنـد ، امر امـامت و ولایـت به دست خـداست ، اگر خـدا می خواست برای علی در امر امامت شریکی

قرار می داد .۱۲۷

این مردم نمی دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، یک مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می دهد .

بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می کنند .

آنجا را نگاه کن !

مردم آماده شده اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمّار را نگاه کن ، آنها در اوّل صف ایستاده اند .

همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علی(ع) آماده می کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می افتد .

آنها وقتی با پیامبر روبرو می شوند سؤال می کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در جواب می گوید : «این دستور خداست» .۱۲۸

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نفر نیز خود را برای بیعت آماده می کنند .

همسفر خوبم ، بیا تا ما هم با مولای خود بیعت کنیم .

من می خواهم بروم تا ببینم اوّلین کسی که با علی(ع) بیعت می کند کیست ؟

آیا تو با من می آیی ؟

یک صف طولانی در اینجا هست ، مردم می خواهند با مولا و آقای خودشان بیعت کنند .

من جلو می روم ، به سوی ابتدای صف !

آقا ! با تو هستم ! کجا می روی ؟ برو آخر صف !

ببخشید ، من نویسنده هستم ، این هم دوستم ، خواننده عزیز کتابم است ، ما می خواهیم جلو برویم تا برای تاریخ ، گزارش

بنویسیم !

من به اوّل صف می روم .

دو نفر در اوّل صف ایستاده اند ، تا من می روم اسم آنها را سؤال کنم ، آنها وارد خیمه ولایت می شوند .

صدای آنها به گوشم می رسد : «سلام بر تو ای امیر مؤمنان» .

بعد، آنها با علی(ع) بیعت می کنند و با صدای بلند می گویند : «خوشا به حال تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی ».۱۲۹

آیا شما آن دو نفر را می شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آنها از خیمه بیرون بیایند .

ببخشید ، آیا می شود شما خودتان را معرّفی کنید ؟

چطور شما ما را نمی شناسید ؟ ! من ، عُمَر بن خطّاب هستم ، این هم ابو بکر است، ما اوّلین کسانی هستم که با علی(ع)بیعت کرده ایم .۱۳۰

خیلی ها دلشان می خواست که آنها اوّلین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را از همه ربودیم !

امّا من فکر می کنم اصلاً مهم نیست نفر اوّلی باشی که بیعت می کنی !

مهم این است که اوّلین نفری نباشی که بیعت خود را می شکنی !!

اگر بتوانی به پیمان خود وفادار بمانی ، هنر کرده ای !

خاک بر سر خود می ریزیم

آیا می دانی که همه پیامبران وقتی می خواستند جانشین خود را معرّفی کنند در روز هجدهم ماه ذی الحجّه این کار را انجام می دادند ؟

روز هجدهم ماه ذی الحجّه از همان ابتدای تاریخ ، روز مقدّسی بوده است .

امروز روزی است که دین خدا کامل شده است ، آیا ما نباید شاد باشیم ؟

به نظر من که عید واقعی امروز است ، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی رسد .۱۳۱

جانِ برادر ! آنجا را نگاه کن ! چرا

اینان خاک بر سر خود می ریزند ؟

اینان که هستند ؟ امروز که روز سرور و شادی است ، چرا این چنین می کنند ؟

اینها همه ، شیطان های زمین هستند که وقتی فهمیده اند که پیامبر ، علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرّفی کرده است ناراحت شده اند و برای همین خاک بر سر خود می ریزند ، امروز برای آنها روز غصّه است .

آنها نزد رئیس خود ، ابلیس، جمع می شوند ، ابلیس به آنها نگاه می کند و به آنها می گوید : «چه شده است ؟ چرا خاک بر سر خود می ریزید ؟» .

آنها جواب می دهند : «مگر ندیدی که محمّد ، ولایت علی را برای همه اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می کنند؟» .

ابلیس خنده ای می کند و می گوید : «ناراحت نباشید ، در میان این جمعیّت عدّه ای هستند که قول داده اند به بیعت امروز خود وفا دار نمانند» .۱۳۲

شیطان از پیمانی که عدّه ای از بزرگان قریش در داخل کعبه بسته اند خبر دارد ، او می داند که آنها تصمیم گرفته اند بعد از وفات پیامبر نگذارند حکومت به دست علی(ع) بیفتد .

درست است که امروز ، این گروه نمی توانند در این اجتماع باشکوه کاری بکنند و به ظاهر با علی(ع) بیعت کرده اند ، امّا عشق به ریاست ، آنها را به شکستن این پیمان وادار می کند .

شیطان هم برای این که حکومت عدالت محور علی(ع) برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود .

آنجا را نگاه کن !

یک نفر با سرعت از جمعیّت دور می شود ، حدس می زنم او نمی خواهد با علی(ع) بیعت کند .

بعد از لحظاتی او را می بینم که به سوی خیمه پیامبر می آید

.

به راستی چه شده است ، چرا او برگشته است ؟

وقتی او بـا پیـامبر روبرو می شود چنین می گویـد : «من داشـتم از اینجـا می رفتم و نمی خواسـتم با علی بیعت کنم ، ناگهان به سـواری برخـوردم که صورتی زیبـا داشت و بسـیار خوشـبو بود ، او به من گفت که هر کس از بیعت غـدیر، خودداری کنـد یا کافر است یا منافق ؛ برای همین بود که من بازگشتم تا با علی بیعت کنم ».

پیامبر لبخندی می زند و می گوید : «آیا آن سوار را شناختی ؟ او جبرئیل بود که تو را به بیعت با علی تشویق کرد» .۱۳۳

خداوند در مقابل دسیسه های شیطان ، فرشتگان خود را می فرستد تا مردم را به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت آن است که زنان با علی بیعت کنند ، پیامبر دستور می دهد تا همسران او هم با علی(ع) بیعت کنند .

به دستور پیامبر ظرف آبی را می آورند و پرده ای بر روی آن می زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می نهنـد و علی(ع) هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می گـذارد و به این روش آنها هم با امام خود بیعت می کنند .

هنر آسمانی در اوج می ماند

نگاه کن ، حَسّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می آید .

وقتی او روبروی پیامبر قرار می گیرد چنین می گویـد : «ای رسول خـدا ! آیا اجازه می دهی شـعری را که امروز در مـدح علی سروده ام بخوانم ؟» .

پیامبر لبخندی می زند و به او اجازه می دهد .

حَسّـان سـینه ای صـاف می کنـد و بـا صـدای بلنـد شـروع به خوانـدن می کنـد : «یُنـادیهِم یَومَ الغَـدیرِ نَبیُّهُم/ بِخُمٍّ وَاَکْرَمَ بِالنَّبیِّ مُنادِیا...پیامبر در

روز غدیر با امّت خویش سخن گفت و تو می دانی هیچ سخنگویی گرامی تر از پیامبر نیست ، او از امّت خود پرسید : مولایِ شما کیست ؟، همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ، مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، سپس پیامبر رو به علی(ع) کرد و گفت : ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و جانشین بعد از خود قرار داده ام» .۱۳۴

شعر حسّان تمام می شود ، پیامبر به او نگاه می کند و می گوید : «ای حسّان ، تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری خواهی شد» .۱۳۵

به راستی که هنر می تواند حقیقت را ماندگار کند و تا قیامت، شعر حسّان از یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری داشتیم و می توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن قدر در کام عرب ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست از ذهن ها پاک شود ، این شعر در طول تاریخ همچون خورشیدی در آسمان ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود .

اگر اجازه بدهی، من در اینجا آرزویی بکنم : کاش همه ما ، این شعر را حفظ می کردیم ! این شعر، یکی از سندهای ولایت و امامت است .

پیامبر عاقل تر از همه است

من دیگر خسته شده ام ، اگر اجازه بدهی بروم و خیمه ای برای خود آماده بسازم و قدری استراحت کنم .

آیا به من در آماده سازی خیمه کمک می کنی ؟

خدا خیرت بدهد ! تو بهترین همسفر دنیا هستی

.

من وارد خیمه می شوم و قلم و کاغذ را برمی دارم و می خواهم حوادث امروز را بنویسم .

به راستی که هیچ گاه تاریخ ، امروز را فراموش نخواهد کرد .

هیچ کس نمی تواند غدیر را انکار کند .

پیامبر در حضور هزاران نفر فرمود : «هر که من مولای او هستم ، این علی ، مولای اوست» .

این سخن را همه شنیدند .

ناگهان ، مطلبی به ذهنم می رسد ، نمی دانم به تو بگویم یا نه !

تو دوست من هستی و من می توانم خیلی راحت حرف خود را با تو بزنم .

آیا می دانی منظور پیامبر از کلمه مولا چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

الف . صاحبِ ولایت .

ب . دوست .

ممکن است یک نفر با توجّه به معنای دومِ کلمه مولا ، از سخن پیامبر چنین بفهمد : «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» .

و تو خوب می دانی که با این معنا ، دیگر ولایت علی(ع) ثابت نمی شود .

همسفر خوبم ! باور کن ، فردا عدّه ای از دشمنان علی(ع) ، وقتی ببینند که نمی توانند اصل غدیر را انکار کنند ، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر ، اشکال وارد کنند .۱۳۶

آیا تو به من کمک می کنی تا برای این شبهه ، جوابی پیدا کنم ؟

من فکر می کنم ، تو هم فکر کن !

آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است .

همسفرم ! من جواب را نیافتم ، امّا به چند سؤال مهم رسیده ام :

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیّت در آن هوای گرم توقّف کنند ؟

چرا پیامبر همه آنهایی را که

جلوتر رفته بودند، باز گرداند ؟

برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی(ع) بیعت کنند ؟

چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا ، دین اسلام را کامل کرد ؟

برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او را از فتنه ها حفظ می کند ؟

چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی(ع) را امیر مؤنان خطاب کنند؟

آیـا در اعلام «دوستی با علی(ع)» ، احتمال خطر و فتنه ای می رفت که خـدا به پیامبر وعـده داد که ما تو را از فتنه ها حفظ می کنیم ؟

آیـا می شود اعلامِ دوستی بـا علی(ع) ، این قـدر مهم باشـد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهـد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد ؟!

آیا اعلام دوستی با علی(ع) نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع کند ؟!

فقط در اعلام ولایت و رهبری علی(ع) بود که احتمال فتنه دشمنان می رفت و خدا پیامبر را از این فتنه ها حفظ فرمود .

این ولایت علی(ع) است که دین را کامل کرد !

فقط ولایت و رهبری علی(ع) است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

آیا موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم ؟

پیامبر دسـتور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب بپاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی او ، همه مردان و زنان با علی(ع) بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحبِ ولایت سازگاری دارد .

منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسی که می گویی منظور پیامبر در غدیر فقط اعلام دوستی

بـا علی(ع) بود ، به سـخن من گوش کن : من حرفی نـدارم که سـخن تو را قبول کنم ، امّـا در این صورت دیگر ، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

تعجّب نکن !

آیندگان که این سـخن را بشنوند که پیامبری پیدا شده و در هوای داغ و سوزان ، ۱۲۰ هزار نفر را ساعت ها معطّل کرده برای اینکه بگوید من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آنها نخواهند گفت آن پیامبر چگونه انسانی بود ؟

همه این مردم می دانند که پیامبر علی(ع) را خیلی دوست دارد ، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود ؟

عشق و دوستی پیامبر به علی(ع) ، حرف تازه ای نیست !

از روز اوّل ، پیامبر عاشق او بوده است ، این که دیگر این همه مراسم نمی خواهد .

پس چرا می خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه ای معنا کنی که از پیامبر تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود ؟

باید سخن پیامبر را به گونه ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر مطابق باشد .

پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهمّ رهبری جامعه را بیان کند .

به راستی چه مسأله ای مهمّ تر از رهبری جامعه وجود دارد ؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجّب می شوند .

پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان ، امّت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آنها معرّفی نمود .

جوانی که با غرور می رود

گروهی از مردم هنوز منتظر هستند تا نوبت آنها فرا برسد، آنها هم می خواهند با علی(ع) بیعت کنند.

دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذّت بخش است

. او بعد از بیعت هر گروه ، رو به آسمان می کند و می گوید : «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید» ۱۳۷.

او از اینکه برای بیعت با علی(ع) چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است ، شادمان است .

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر مرگ پیامبر فرا برسد جامعه ، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد .

می بینم که تو در گوشه ای ایستاده ای و به خیمه مولایت نگاه می کنی .

در این فکر هستی که چه موقع نوبت تو فرا می رسد تا برای بیعت بروی .

به راستی آن لحظه ای که وارد خیمه مولای مهربان بشوی چه خواهی گفت ؟

می دانم که اشک ، امانت نخواهد داد ، لحظه بیعت با امام ، بهترین لحظه زندگی تو خواهد بود .

با امام خود بیعت می کنی و پیمان می بندی که تا پای جان در راه او و مکتبش ، ایستادگی کنی !

در این هنگام ، سر و صدایی می شنوی .

چه خبر شده است ؟

آنجا را نگاه کن ! آن جوان را ببین .

او با چند نفر از اینجا دور می شود ، او چقدر با غرور و تکبّر راه می رود !

این جوان کیست ؟ چه می گوید ؟

چرا اینقدر عصبانی است ؟

او فریاد برمی آورد : «محمّد دروغ گفته است ! ما هرگز ولایت علی را قبول نمی کنیم !» .

به راستی او کیست که چنین سخن می گوید ؟

از اطرافیان خود پرس وجو می کنم ، می فهمم که او معاویه است .

جای هیچ تعجّبی نیست ، سال ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است .

او پسر همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه

لشکر کشی کرده بود.

معاویه دشمنی با حق و حقیقت را از پدر به ارث برده است .

او نه تنها با علی(ع) بیعت نمی کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام می دارد .

نگاه کن ! او به سوی خاندان و فامیل خود که بنی اُمیّه نام دارند می رود .

همسفر ! ما چه باید بکنیم ؟ نکند این کار معاویه ، باعث فتنه ای بشود ؟

آیا موافقی برویم و به پیامبر خبر بدهیم ؟

آنجا خیمه پیامبر است ، عدّه ای از مسلمانان داخل خیمه هستند ، من و تو هم وارد خیمه می شویم .

سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه ای خیره مانده است ، هیچ کس سخن نمی گوید .

بعد از لحظاتی . . .پیامبر سکوت را می شکند و آیه هایی که همین الآن جبرئیل آورده است را می خواند :

(فَلا صَدَّقَ و لاصَلّی... وَ لکِنْ کَذَّبَ و تَولّی ...) ، «وای بر آن کسی که حق را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبّر به سوی خویشانش رفت ، پس وای بر او !».۱۳۸

همه با خود می گویند: این آیه ها به چه مناسبت نازل شده است ؟

آنها خبر ندارند که معاویه ، ولایت علی(ع) را قبول نکرده و با تکبّر به سوی خاندان خود رفته است .

جبرئیل ، همه خبرها را برای پیامبر آورده و با نازل شدنِ این آیه ها ، آبروی معاویه پیش مردم می رود .

پیامبر در ابتدا تصمیم می گیرد تا معاویه را مجازات کند ، امّا از این کار منصرف می شود .۱۳۹

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند .

امّا بدان که امروز ، حنای معاویه رنگی

ندارد .

او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب او را نمی خورند .

مردم او و پدرش (ابوسفیان) را به خوبی می شناسند ، آنها از قدیم دشمنان پیامبر بوده اند ، دست آنها آلوده به خون حمزه، عموی پیامبر است !

همسفرم ! آیا می دانی باید نگران چه باشیم ؟

پیرمردهایی که سنّ و سالی از آنها گذشته است ، آنها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام سفید کرده اند و مردم آنها را به عنوان یار پیامبر می شناسند و همه جا خود را همراه و همیار پیامبر نشان داده اند!!

آنها با علی(ع) بیعت کردند و اتفاقا ، اوّلین نفرهایی بودند که این کار را کردند ، امّا . . .

آنها امروز بیعت کرده اند ، امّا به فکر فتنه ای بزرگ هستند ، آنها می خواهند با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند !

فراموش نکن ! ما همسایه تو هستیم

کم کم خورشید دارد به افق نزدیک می شود ، هنوز خیلی از مردم بیعت نکرده اند .

به من خبر می رسد که پیامبر می خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه مردم با امام خود بیعت کنند .۱۴۰

مراسم بیعت فعلاً متوقّف می شود و اذان مغرب گفته می شود ، نماز برپا می شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می رود .

امشب ، این بیابان میزبان ۱۲۰ هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می کند خیمه می بینی .

ساعتی می گذرد و من در خیمه خود هستم ، امّا نمی دانم چرا خواب به چشمم نمی آید .

خوب است بلند شوم و دوری بزنم .

من کنار برکه می روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی می وزد

.

بلند می شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .

در مسیر راه ، صدایی به گوشم می رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه ای با هم سخن می گویند .

گوش کن ، صدای آنها را می شنوی:

به خدا قسم ، محمّد دیوانه شده است !

آیا می بینید که چگونه عشق علی ، محمّد را دیوانه کرد !

او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، امّا به خدا قسم ، ما نمی گذاریم که چنین بشود .۱۴۱

خدای من ! چه می شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می کنند ؟

نکند آنها نقشه ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه ای برپا کنند ؟

امّا خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ کند .

در این هنگام یک نفر وارد خیمه آنها می شود و با ناراحتی به آنها می گوید : «هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این چنین سخن می گویید ؟ به خدا قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .

نگاه کن !

وقتی آن مرد از خیمه آنها بیرون می آید ، من به سراغ او می روم تا او را ببینم .

او حُذیفه یکی از یاران باوفای پیامبر می باشد .

ظاهرا ، خیمه او در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان اینها را شنیده است .

نگاه کن !

در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال حذیفه می دوند :

ای حُذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حقِّ همسایگی قسم می دهیم، راز ما را فاش نکن .

اینجا جایِ حقِّ همسایگی نیست ،

اگر من سخن شما را از پیامبر پنهان کنم وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده ام .۱۴۲

این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن قدر بلند حرف بزنند که صدای آنها به گوش حُذیفه برسد .

خدا به پیامبر خود وعده داده بود که او را از فتنه ها حفظ می کند .

برق یک شمشیر، پشیمانمان کرد

همسفر عزیز ! برخیز ! صبح شده است .

مردم برای خواندن نماز صف می بندند ، نماز صبح برپا می شود .

خورشید روز دوم غدیر طلوع می کند و همه جا را روشن می کند .

من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می زنم ، منتظر هستم تا حُذیفه را پیدا کنم ، می دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

آنجا را نگاه کن !

حُذیفه به این سو می آید ، او داخل خیمه می شود ، خوب است من هم همراه او بروم .

ای پیامبر ! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهرا می خواهند توطئه ای بکنند .

ای حُذیفه ! آیا آنها را می شناسی ؟

آری .

سریع برو و آنها را به اینجا بیاور .

حُذیفه برمی خیزد و آن سه نفر را با خود می آورد .

آنها وارد خیمه پیامبر می شوند ، علی(ع) را می بینند که شمشیرش را در دست دارد .

پیامبر رو به آنها می کند و می گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می گفتید ؟» .

همه آنها می گویند : «به خدا قسم ، ما اصلاً با هم سخنی نگفته ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگو است» .

این سه نفر قسم دروغ می خورند و پیامبر آنها را به حال خود رها می کند و آنها از خیمه پیامبر بیرون می آیند

و به خیمه های خود می روند .۱۴۳

اکنون دیگر آنها شناسایی شده اند و با دیدن برق شمشیر علی(ع) ترس تمام وجود آنها را فرا گرفته است .

پیامبر دستور می دهد تا بقیّه مردم با علی(ع) بیعت کنند ، کسانی که روز قبل موفّق به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می آیند و بیعت می کنند .

پیامبر می خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ کس بهانه ای باقی نماند .

خورشید روز نوزدهم ماه ذی الحجّه غروب می کند و دوّمین روز غدیر هم تمام می شود .

چوب خدا صدا ندارد

امروز ، سه شنبه ، بیستم ماه ذی الحجّه است ، امروز روز سوم است که در غدیر هستیم .۱۴۴

اکثر مردم با علی(ع) بیعت کرده اند و گروه کمی باقی مانده اند .

فکر می کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم .

آنجا را نگاه کن ! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می آید .

اسم او حارث فَهری است ، او نزد پیامبر می ایستد و چنین می گوید : «ای محمّد ! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، ما هم قبول کردیم ، بعد به ما گفتی که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم ، ما هم قبول کردیم ، امّا اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را به تو داده است ؟» .

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده است و من از خود سخنی نمی گویم» .

حارث تا این سخن را می شنود

سر خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید : «خدایا ! اگر محمّد راست می گوید و ولایت علی از آسمان آمده است ، پس عذابی را بر من بفرست و مرا نابود کن» !

حارث سه بار این جمله را می گوید و از پیامبر روی برمی گرداند .۱۴۵

من از سخن این مرد تعجّب می کنم ، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه ؟!

پیامبر نگاهی به او می کند و بعد از او می خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند .

شاید نادانی باعث شده که او این چنین سخن بگوید ، پیامبر خیلی مهربان است ، از او می خواهد که توبه کند .

حارث می گوید : «من از سخنی که گفته ام توبه نمی کنم» .

او در دلش می خندد و می گوید : «پس چرا عذاب نازل نشد ؟ شما که خود را بر حق می دانستید ، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!» .

او خیال می کند که پیروز این میدان است ، زیرا عذابی نازل نشد .

من هم در فکر فرو رفته ام ، راستش را بخواهید کمی گیج شده ام .

مگر علی(ع) بر حق نیست ، پس چرا خدا با فرستادن عذابی ، آبروی حارث را نمی برد ؟ !

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است .

خدایا ! هر چه زودتر کاری بکن !

امّا هر چه صبر می کنم عذابی نازل نمی شود که نمی شود !

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید : «اکنون که توبه نمی کنی از پیش ما برو» .۱۴۶

حارث می گوید : «باشد من از پیش شما می روم» .

او در حالی که خوشحال است سوار بر شتر خود می شود و از پیش

ما می رود ، سالم و سرحال !

یکی از یاران پیامبر، وقتی می بیند که من خیلی گیج شده ام نزد من می آید و می گوید :

آقای نویسنده ! چه شده است ؟

چرا خدا عذابی نازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد ؟ من برای خوانندگان خود چه بنویسم ؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش پیامبر رفت ؟

آری ، تو باید واقعیّت را بنویسی !

یعنی می گویی که او راست می گفت ؟ ! این چه حرفی است که تو می زنی ؟ !

مثل اینکه تو از قانون خدا اطّلاع نداری !

کدام قانون ؟

مگر قرآن را نخوانده ای؟ آنجا خدا می گوید : «ای پیامبر ! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی کنم» ۱۴۷.

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است ، اینجا سرزمین غدیر است ، سرزمینی مقدّس !

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند ؟ !

خیلی ممنونم ، من این آیه را فراموش کرده بودم .

خوب ، حالا زود به دنبال حارث برو ، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد .

من تا این سخن را می شنوم ، دفتر و قلم خود را جمع می کنم و به دنبال حارث می دوم .

آیا می دانید حارث از کدام طرف رفت ؟

یکی می گوید : «از آن طرف» .

من به آن سمت می دوم تا به او برسم .

آیا تو هم همراه من می آیی ؟

من در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می گردم .

کیلومترها از غدیر دور می شوم ، هنوز او را پیدا نکرده ام .

خدایا آن

مرد کجا رفته است ؟

من باید همین طور برای طلب حقیقت بدوم !

آنجا را نگاه کن ! شتر سواری از دور پیداست .

نزدیک و نزدیکتر می شوم ، خودش است ، این حارث است .

من دیگر از سرزمین غدیر خیلی دور شده ام ، دیگر درختان غدیر را هم نمی بینم .

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه اش می رود .

او خیال می کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می زند .

و من هیچ نمی گویم .

ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می رسد .

ای گنجشک ! در وسط این بیابان چه می کنی ؟

نه این که گنجشک نیست ، ابابیل است !

آیا سوره فیل را خوانده ای ؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرندگان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد ، بر منقار هر کدام از آنها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آنها را نابود کردند .

نگاه کن !

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می آید و درست بالای سر حارث پرواز می کند .

او منقار خود را باز می کند و سنگ را بر سر او می اندازد .

وقتی سنگ بر سر حارث می خورد سر او را می سوزاند و در آن فرو می رود و او بر روی زمین می افتد و می میرد .۱۴۸

ای حارث ! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی ، این هم عذاب خدا !

شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد !

من باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیّه مردم باز گویم .

در میان راه عدّه ای از مردم را می بینم ، آنها سراغ حارث را از من می گیرند

، من مکانی که حارث به عذاب خدا گرفتار شده است را به آنها نشان می دهم ، مردم به آن سو می روند .

من به سوی غدیر می آیم ، می خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم ، امّا می بینم که مردم خبر دارند .

تعجّب می کنم ، به یکی می گویم :

شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده اید ؟

خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است !!!

آیا می شود این آیه ها را برای من بخوانی ؟

آری ! گوش کن : «سَأَلَ سَآئِلُ بِعَـذَابٍ وَاقِعٍ... مردی عـذاب را برای خود طلب کرد ، عذابی که بر کافران نازل می شود و هیچ کس نمی تواند آن را برطرف گرداند».۱۴۹

همسفرم ! از این به بعد، هر وقت که این آیه ها را می خوانی، این حادثه را به یاد آور.

خداحافظ ای چشمه آسمان

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می رسد ، آنها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده اند .

من امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد .

پیامبر نگاه به مردم می کند ، می بیند که هلاک شدنِ حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می دهد تا همه مردم پای منبر جمع بشوند .

او به بالای منبر رفته ، رو به مردم می کنـد و می گویـد : «ای مردم ! خوشا به حال کسـی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت

خواهند رفت و در آن روز ، هیچ ترس و واهمه ای نخواهند داشت . خداوند از آنها راضی خواهد بود و آنها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به خوشبختی همیشگی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند کرد ».۱۵۰

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می آید ، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علی(ع)است .

هر کسی که به ولایت علی(ع) وفادار بماند و او را دوست بدارد، در بهشت منزل خواهد نمود .

همسفرم !

مراسم غدیر رو به پایان است ، مردم دیگر می خواهند به خانه و کاشانه خود برگردند .

آنها نزد پیامبر می آیند و اجازه می خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند .

پیامبر به آنها اجازه می دهد ، مردم خود را برای حرکت آماده می کنند ، خیمه ها جمع می شود .

ساعت حدود چهار بعد از ظهر است ، من با خودم می گویم کاش امشب هم اینجا می ماندیم و صبح زود حرکت می کردیم .

امّا مردم دیگر می خواهند هر چه زودتر نزد خانواده های خود باز گردند .

اهل مکّه و یمن برای خداحافظی می آیند آنها با پیامبر وداع می کنند و به سوی شهر خود می روند . سپس آنانی که منزلشان در مسیر عراق و مصر است با پیامبر خدا حافظی کرده و حرکت می کنند .

پیامبر هم همراه با مردم مدینه به سوی مدینه حرکت می کند .

من و تو تصمیم داریم به مدینه برویم . ما اکنون باید با غدیر خُم ، این برکه زیبا، وداع کنیم ، به راستی که دل کندن از اینجا سخت است .

بیا تا با این سرزمین آخرین سخن های خود را بگوییم

:

ای غدیر !

ای زمزمه آبِ حیات !

ای برکه ای که یکباره ، چشمه آسمان شدی !

به راستی که تو همواره ، گنج بزرگ تاریخ خواهی ماند .

ما سوگند می خوریم که هرگز فراموشت نکنیم ؛

و تا نفس در سینه داریم ، از حقیقت تو دم بزنیم ؛

تا جان در بدن داریم ، به شکوه تو بیافزاییم ؛

و حماسه جاوید تو را رونقی دوباره ببخشیم .

پایان.

منابع تحقیق

۱ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت ۶۲۰ ه) تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۲ . الأذکار النوویه ، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (ت ۶۷۶ ه) ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۴ ه .

۳ . الإرشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد ، أبو عبد اللّه محمّدبن محمّدبن النعمان العکبریالبغدادی المعروف بالشیخ المفید(ت ۴۱۳ ه) تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسّسه آل البیت ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۴ . الاستذکار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر یوسف بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد البرّ القرطبی (ت ۳۶۸ ه) ، القاهره : ۱۹۷۱ م .

۵ . الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، یوسف بن عبد اللّه القُرطُبی المالکی (ت ۳۶۳ ه) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، ۱۴۱۵ ه ، الطبعه الاُولی .

۶ . إعلام الوری بأعلام الهدی ، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی (ت ۵۴۸ ه) ،

تحقيق : على أكبر الغفّارى ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعه الأُولى ، ١٣٩٩ ه .

٧ . أعيان الشيعه ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينىّ العاملىّ الشقرائىّ (ت ١٣٧١ ه) ، إعداد : السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعه الخامسه، ١٤٠٣ ه .

٨ . إقبال الأعمال، السيّد ابن طاووس، (ت ٦۶۴ ه)، تحقيق: جواد القيّومى الإصفهانى، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعه الأُولى.

٩ . الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يعمل مرّه فى السنه ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى الحسنى المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، تحقيق: جواد القيّومى ، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعه الأُولى ، ١۴١۴ ه .

١٠ . الاالأمالى، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶٠ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : دار الثقافه ، الطبعه الأُولى ، ١۴١۴ ه .

١١ . الأمالى ، محمّد بن على بن بابويه القمّى (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : مؤسّسه البعثه ، الطبعه الأُولى ، ١۴١٧ ه .

١٢ . إمتاع الأسماع فيما للنبى من الحفده والمتاع، تقى الدين أحمد بن محمّد المقريزى (ت ٨۴۵ ه)، تحقيق: محمّد عبد الحميد النميسى، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعه الأُولى، ١۴٢٠ ه .

١٣ . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرىّ (ت ٢٧٩ ه) ، إعداد : محمّد باقر المحمودىّ ، بيروت : دار المعارف ، الطبعه الثالثه.

١۴ . أقسام المولى فى اللسان ، أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان العُكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴١٣ ه) ، تحقيق

: مهدی نجف .

۱۵ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمّد بن محمّد تقی المجلسی (ت ۱۱۱۰ ه‍) ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۸۶ ه‍ .

۱۶ . البدایه والنهایه ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (ت ۷۷۴ ه‍) ، تحقیق : مکتبه المعارف ، بیروت : مکتبه المعارف .

۱۷ . بشاره المصطفی لشیعه المرتضی ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن علیّ الطبری (ت ۵۲۵ ه‍) ، النجف الأشرف : المطبعه الحیدریّه ، الطبعه الثانیه ، ۱۳۸۳ ه‍ .

۱۸ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القمّی المعروف بابن فروخ (ت ۲۹۰ ه‍) ، قمّ : مکتبه آیه اللّه المرعشی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۴ ه‍ .

۱۹ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّد بن محمّد مرتضی الحسینی الزبیدی (ت ۱۲۰۵ ه‍) ، تحقیق : علی الشیری ، ۱۴۱۴ ه‍ ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع .

۲۰ . تاریخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمی (ابن خلدون) (ت ۸۰۸ ه‍) ، بیروت : دار الفکر ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۰۸ ه‍ .

۲۱ . تاریخ الطبریّ (تاریخ الاُمم والملوک) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ت ۳۱۰ ه‍) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار المعارف .

۲۲ . تاریخ بغداد أو مدینه السلام ، أبو بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی (ت ۴۶۳ ه‍) ، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطاء ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، الطبعه الاُولی

.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق ، علی بن الحسن بن عساکر الدمشـقی (ت ۵۷۱ ه) ، تحقیق : علی شیری ، ۱۴۱۵ ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع .

۲۴ . التحصین ، علی بن طاووس الحلّی (ت ۶۶۴ ه) ، قمّ : دار الکتاب ، ۱۴۱۳ ه .

۲۵ . تحـف العقـول عن آل الرسول ، أبو محمّـد الحسن بن علیّ الحرانی المعروف بـابن شـعبه (ت ۳۸۱ ه)، تحقیق: علی أکـبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۴ ه .

۲۶ . تحفه الأحوذی، المبارکفوری (ت ۱۲۸۲ ه)، بیروت : دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۰ ه .

۲۷ . تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم) ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر البصروی الدمشقی (ت ۷۷۴ ه) ، تحقیق : عبد العظیم غیم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهیم البنّا ، القاهره : دار الشعب .

۲۸ . تفسیر البغوی (معالم التنزیل) ، أبو محمّد الحسین بن مسعود الفرّاء البغوی (ت ۵۱۶ ه) ، بیروت : دار المعرفه .

۲۹ . تفسیر الثعلبی ، الثعلبی، (ت ۴۲۷ ه)، تحقیق: أبو محمّد بن عاشور، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۲ ه .

۳۰ . تفسیر الطبریّ (جامع البیان فی تفسیر القرآن) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبریّ (۳۱۰ ه)، بیروت : دار الفکر .

۳۱ . تفسـیر العیّاشـی، أبو النضـر محمّدبن مسـعود السـلمی السـمرقندی المعروف بالعیّاشـی (ت ۳۲۰ ه)، تحقیـق : السیّد هاشـم الرسولی المحلاّتی ، طهران : المکتبه العلمیّه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۸۰ ه .

۳۲ . تفسیر القمّی، علی بن

إبراهيم القمّی، (ت ۳۲۹ ه)، تحقیق: السیّد طیّب الموسوی الجزائری، قمّ : منشورات مکتبه الهدی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۴ ه .

۳۳ . تفسیر نور الثقلین ، عبد علیّ بن جمعه العروسی الحویزی (ت ۱۱۱۲ ه) ، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، قمّ : مؤسّسه إسماعیلیان ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۲ ه .

۳۴ . التلخیص الحبیر، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ه)، تحقیق: محمد الثانی، الریاض: أضواء السلف، ۱۴۲۸ ه.

۳۵ . التمهید لما فی الموطّأ من المعانی والأسانید ، یوسف بن عبد اللّه القرطبی (ابن عبد البرّ) (ت ۴۶۳ ه) ، تحقیق : مصطفی العلوی ومحمّد عبد الکبیر البکری ، جدّه : مکتبه السوادی ، ۱۳۸۷ ه .

۳۶ . التنبیه والإشراف ، علی بن الحسین المسعودی (ق ۴ ه) ، تصحیح : عبد اللّه إسماعیل الصاوی ، قاهره : دار الصاوی .

۳۷ . تنزیه الأنبیاء ، علی بن الحسین الموسوی (السیّد المرتضی) (ت ۴۳۶ ه) ، قمّ : منشورات الشریف الرضی .

۳۸ . التوحید ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : هاشم الحسینی الطهرانی ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۹۸ ه .

۳۹ . تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ه) ، تحقیق : السیّد حسن الموسوی ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۶۴ ش .

۴۰ . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمن المزّی (ت ۷۴۲ ه) ، تحقیق :

الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۰۶ ه .

۴۱ . الثقات ، محمّد بن حبّان البستى (ت ۳۵۴ ه) ، بيروت : مؤسّسه الكتب الثقافيه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۸ ه .

۴۲ . جامع أحاديث الشيعه ، السيّد البروجردى (ت ۱۳۸۳ ه) ، قمّ : المطبعه العلميه .

۴۳ . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ۹۱۱ ه) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۱ ه .

۴۴ . الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه، محمّد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ۱۱۰۴ ه)، قمّ: مكتبه المفيد.

۴۵ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفى (ت ۱۲۶۶ ه) ، بيروت : مؤسّسه المرتضى العالميه .

۴۶ . الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره ، يوسف بن أحمد البحرانى (ت ۱۱۸۶ ه) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الإيروانى ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين .

۴۷ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد اللّه الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ ه) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى عج ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۹ ه .

۴۸ . خصائص الأئمّه ، أبو الحسن الشريف الرضى محمّد بن الحسين بن موسى الموسوى (ت ۴۰۶ ه) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : آستان قدس رضوى .

۴۹ . خصائص الأئمّه عليهم السلام (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام) ، محمّد بن

الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (ت ۴۰۶ ه) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : مجمع البحوث الإسلاميّه التابع للحضره الرضويّه المقدّسه ، ۱۴۰۶ ه .

۵۰ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قمّ : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

۵۱ . الدُرّ المنثور فى التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ۹۱۱ ه) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۴ ه .

۵۲ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفه النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمى المغربى (ت ۳۶۳ ه) ، تحقيق : آصف بن على أصغر فيضى ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، بالأُوفسيت عن طبعه دار المعارف فى القاهره ، ۱۳۸۳ ه .

۵۳ . ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى ، أبو العبّاس أحمد بن عبد اللّه الطبرى (ت ۶۹۳ ه) ، بيروت : دار المعرفه .

۵۴ . ذخيره المعاد فى شرح الإرشاد ، العلاّمه المولى محمّد باقر السبزوارى (ت ۱۰۹۰ ه) ، قمّ : مؤسّسه آل البيت لإحياء التراث .

۵۵ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد اللّه الآلوسى (ت ۱۲۷۰ ه) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۵۶ . روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن علىّ الفتّال النيسابورى (ت ۵۰۸ ه) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۰۶

ه .

٥٧ . سبل السلام (شرح بلوغ المرام) ، محمّد بن إسماعيل الكحلانى المعروف بالأمير (ت ١١٨٢ ه) ، تحقيق: محمّد عبد العزيز الخولى ، القاهره : مطبعه البابى الحلبى ، الطبعه الرابعه ، ١٣٧٩ ه .

٥٨ . سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد، الإمام محمّد بن يوسف الصالحى الشامى (ت ٩٤٢ ه) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الاُولى ، ١٤١٤ ه .

٥٩ . سعد السعود ، أبو القاسم علىّ بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ ه) ، قم : مكتبه الرضى ، الطبعه الاُولى ، ١٣٦٣ ه . ش .

٦٠ . سنن ابن ماجه ، أبو عبداللّه محمّد بن يزيد بن ماجه القزوينى (ت ٢٧٥ ه) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقى ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

٦١ . سنن أبى داود ، أبو داود سليمان بن أشعث السِّجِستانى الأزدى (ت ٢٧٥ ه) ، تحقيق : سعيد محمّد اللحّام ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الاُولى ، ١٤١٠ ه .

٦٢ . سنن الترمذى (الجامع الصحيح) ، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره الترمذى (ت ٢٧٩ ه) ، تحقيق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٣ ه .

٦٣ . سنن الدارمى ، أبو محمّد عبد اللّه بن عبد الرحمن الدارمى (ت ٢٥٥ ه) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار

العلم .

۶۴ . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى (ت ۴۵۸ ه) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۶۵ . السنن الكبرى ، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائى (ت ۳۰۳ ه) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۴۸ ه .

۶۶ . سنن النسائى (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطى وحاشيه الإمام السندى) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائى (ت ۳۰۳ ه) ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۱۴ ه .

۶۷ . السيره الحلبيّه ، على بن برهان الدين الحلبى الشافعى (ت ۱۱ ه) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۶۸ . السيره النبويّه ، إسماعيل بن عمر البصروى الدمشقى (ابن كثير) (ت ۷۴۷ ه) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۶۹ . شرح الأخبار فى فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنيفه القاضى النعمان بن محمّد المصرى (ت ۳۶۳ ه) ، تحقيق : السيّد محمّد الحسينى الجلالى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۲ ه .

۷۰ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيداللّه بن عبد اللّه النيسابوريّ المعروف بالحاكم الحسكانيّ (ق ۵ ه) ، تحقيق : محمّد باقر المحموديّ ، طهران : مؤسّسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلاميّ ، الطبعه الاُولى ۱۴۱۱ ه .

۷۱ . الصافى فى تفسير القرآن (تفسير الصافى) ، محمّد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) (ت ۱۰۹۱ ه) ، طهران : مكتبه الصدر ، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۵

٧٢. صحيح ابن حبّان ، عليّ بن بلبان الفارسی المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩ ه) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ ه .

٧٣. صحيح ابن خزيمه ، أبو بكر محمّد بن إسحاق السلمی النيسابوری المعروف بابن خزيمه (ت ٣١١ ه) ، تحقيق : محمّد مصطفی أعظمی ، بيروت : المكتبه الإسلاميه ، الطبعه الثالثه ، ١٤١٢ ه .

٧٤. صحيح البخاری ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعيل البخاری (ت ٢٥٦ ه) ، تحقيق : مصطفی ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعه الرابعه، ١٤١٠ ه .

٧٥. صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجّاج القشيری النيسابوری (ت ٢٦١ ه) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصحّحه ومقابله علی عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

٧٦. الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضی الدين عليّ بن موسی بن طاووس الحسنی (ت ٦٦٤ ه) ، مطبعه الخيام قمّ ، الطبعه الاُولی ، ١٤٠٠ ه .

٧٧. العدد القويه، رضی الدين علی بن يوسف الحلّی (ق ٨ ه) ، تحقيق : مهدی الرجائی ، قمّ : مكتبه آيه اللّه المرعشی العامّه ، ١٤٠٨ ه .

٧٨. علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسين بن بابَوَيه القمّی المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ ه) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ ه ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .

٧٩. عمده القاری شرح البخاری ، أبو محمّد بدر الدين أحمد العينی الحنفی (ت ٨٥٥ ه

) ، مصر : دار الطباعه المنيريه .

۸۰ . عمـده عيون صـحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار (العمـده) ، يحيى بن الحسن الأسـدى الحلّى المعروف بابن البطريق (ت ۶۰۰ ه) ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۷ ه .

۸۱ . عون المعبود (شـرح سنن أبى داود) ، محمّد شمس الحقّ العظيم الآبادى (ت ۱۳۲۹ه) ، بيروت : دار الكتب العلميه، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۵ ه .

۸۲ . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ۱۴۰۴ ه ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى للمطبوعات .

۸۳ . عيون الأثر فى فنون المغازى والشمائل والسير (السيره النبويّه لابن سيّد الناس) ، محمّد عبد اللّه بن يحيى بن سيّد الناس (ت ۷۳۴ ه) ، بيروت : مؤسّسه عزّ الدين ، ۱۴۰۶ ه .

۸۴ . غـايه المرام وحجّه الخصـام فى تعيين الإمـام ، هـاشم بن إسـماعيل البحرانى (ت ۱۱۰۷ ه) ، تحقيـق : السـيّد على عـاشور ، بيروت : مؤسّسه التاريخ العربى ، ۱۴۲۲ ه .

۸۵ . الغدير فى الكتاب والسنّه والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ۱۳۹۰ ه) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۸۷ ه .

۸۶ . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (ت ۸۵۲ ه) ، تحقيق : عبـد العزيز بن عبد اللّه بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۷۹ ه .

۸۷ . فتح القدير الجامع بين فنّى الروايه

والدرایه من علم التفسیر، محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت ۱۲۵۰ ه‍).

۸۸ . فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین والأئمّه من ذرّیّتهم ، إبراهیم بن محمّد بن المؤیّد بن عبد اللّه الجوینیّ (ت ۷۳۰ ه‍) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودیّ ، بیروت : مؤسّسه المحمودیّ ، الطبعه الاُولی، ۱۳۹۸ ه‍ .

۸۹ . الفصول المختاره من العیون والمحاسن ، أبو القاسم علیّ بن الحسین الموسوی المعروف، بالشریف المرتضی وعلم الهدی (ت ۴۳۶ ه‍) ، قمّ : المؤتمر العالمی بمناسبه ذکری ألفیه الشیخ المفید ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه‍ .

۹۰ . الفصول المهمّه فی معرفه أحوال الأئمّه ، علیّ بن محمّد بن أحمد المالکی المکّی المعروف بابن صبّاغ (ت ۸۵۵ ه‍) ، بیروت : مؤسّسه الأعلمی .

۹۱ . فضائل الصحابه ، أبو عبد اللّه أحمد بن محمّد بن حنبل المعروف بالنسائی (ت ۲۴۱ ه‍) ، تحقیق : وصیّ اللّه بن محمّد عبّاس ، جدّه : دار العلم ، الطبعه الاُولی، ۱۴۰۳ ه‍ .

۹۲ . فقه القرآن ، سعید بن عبد اللّه الراوندی (قطب الدین الراوندی) (ت ۵۷۳ ه‍) ، تحقیق : أحمد الحسینی ، قمّ : مکتبه آیه اللّه المرعشی النجفی ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۹۷ ه‍ .

۹۳ . الفقیه = کتاب من لا یحضره الفقیه ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه‍) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی .

۹۴ . فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، محمّد عبد الرؤوف المناوی، تحقیق: أحمد عبد السلام، بیروت : دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی،

۱۴۱۵ ه .

۹۵ . قرب الإسـناد، أبو العبّاس عبد اللّه بن جعفر الحِميَرى القمّى (ت بعد ۳۰۴ ه) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۹۶ . الكافى ، أبو جعفر ثقه الإسـلام محمّد بن يعقوب بن إسـحاق الكلينى الرازى (ت ۳۲۹ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفـارى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الثانيه ، ۱۳۸۹ ه .

۹۷ . الكامل، عبـد اللّه بن عدى، (ت ۳۶۵ ه)، تحقيق: يحيى مختـار غزّاوى، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشـر والتوزيع، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۹ ه .

۹۸ . الكامل فى التاريخ ، أبو الحسن علىّ بن محمّد الشـيبانىّ الموصلىّ المعروف بابن الأثير (ت ۶۳۰ ه) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربىّ ، الطبعه الاُولى ۱۴۰۸ ه .

۹۹ . كتاب الغيبه ، الشـيخ ابن أبى زينب محمّد بن إبراهيم النعمانى (ت ۳۴۲ ه) ، تحقيق : على أكـبر الغفـارى ، طهران : مكتبه الصدوق ، ۱۳۹۹ ه .

۱۰۰ . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالى العامرى (ت حوالى ۹۰ ه) ، تحقيق : محمّد باقر الأنصارى ، قمّ : نشر الهادى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۵ ه .

۱۰۱ . كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه ، علىّ بن عيسـى الإربلىّ (ت ۶۸۷ ه) ، تصـحيح : السيّد هاشم الرسولىّ المحلاّتىّ ، بيروت : دارالكتاب الإسلامىّ ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۱ ه .

۱۰۲ . كشف المحجّه لثمره المهجه ، أبو القاسم رضىّ الدين على بن موسى بن طاووس الحسنى

(ت ۶۶۴ ه)، تحقيق: محمّد الحسّون ، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۲ ه .

۱۰۳ . كمال الدين وتمام النعمه ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۵ ه .

۱۰۴ . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين على المتّقى بن حسام الدين الهندى (ت ۹۷۵ ه) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيّانى ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۷ ه .

۱۰۵ . كنز الفوائد ، أبو الفتح الشيخ محمّد بن علىّ بن عثمان الكراجكى الطرابلسى (ت ۴۴۹ ه) ، إعداد : عبد اللّه نعمه ، قمّ : دار الذخائر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۱۰۶ . لسان الميزان ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ۸۵۲ ه) ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۶ ه .

۱۰۷ . المبسوط فى فقه الإماميّه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : محمّد على الكشفى ، طهران : المكتبه المرتضويّه ، الطبعه الثالثه، ۱۳۸۷ ه .

۱۰۸ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو علىّ الفضل بن الحسن الطبرسىّ (ت ۵۴۸ ه .) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولىّ المحلّاتىّ والسيّد فضل اللّه اليزدىّ الطباطبائىّ ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۸ ه .

۱۰۹ . مجمع

الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ٨٠٧ ه) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الأُولى ، ١۴٠٨ ه .

١١٠ . المجموع (شرح المهذّب) ، الإمام أبو زكريا محى الدين بن شرف النووى (ت۶٧۶ ه) ، بيروت : دار الفكر .

١١١ . المحلّى ، أبو محمّد على بن أحمد بن سعيد (ابن حزم) (ت ۴۵۶ ه) ، تحقيق : أحمد محمّد شاكر ، بيروت : دار الفكر .

١١٢ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّى (ق ٩ ه) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفى .

١١٣ . مختلف الشيعه ، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسدى الحلّى (ت ٧٢۶ ه) ، تحقيق : مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الأُولى ، ١۴١٢ ه .

١١۴ . مدارك الأحكام، السيّد محمّد العاملى، (ت ١٠٠٩ ه)، قمّ : مؤسّسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعه الأُولى، ١۴١٠ ه .

١١۵ . المراجعات ، عبد الحسين شرف الدين العاملى (ت ١٣٧٧ ه) ، تحقيق : حسين الراضى ، قمّ : دار الكتاب الإسلامى .

١١۶ . المزار ، محمّد مكّى العاملى الجزينى الشهير بالشهيد الأوّل (ت٧٨۶ ه) ، تحقيق ونشر : مدرسه الإمام المهدى قمّ الطبعه الأُولى ، ١۴١٠ ه .

١١٧ . مسار الشيعه فى مختصر تواريخ الشريعه ، أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان العكبرى البغدادى (ت ۴١٣ ه) ، تحقيق : مهدى نجف ، بيروت : دار المفيد للطباعه والنشر ، الطبعه الثانيه

، ۱۴۱۴ ه .

۱۱۸ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، المیرزا حسین النوری (ت ۱۳۲۰ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسسه آل البیت ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه .

۱۱۹ . المستدرک علی الصحیحین ، أبو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه الحاکم النیسابوری (ت ۴۰۵ ه)، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۱ ه .

۱۲۰ . المسترشد فی إمامه أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ق ۵ ه) ، تحقیق : أحمد المحمودی ، طهران : مؤسّسه الثقافه الإسلامیّه لکوشانبور ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۵ ه .

۱۲۱ . مستند الشیعه فی أحکام الشریعه ، العلاّمه المولی أحمد بن محمّد مهدی النراقی (ت ۱۲۴۵ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث ، مشهد : مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث ، ۱۴۱۵ ه .

۱۲۲ . مسند أبی یعلی الموصلی ، أبو یعلی أحمد بن علیّ بن المثنّی التمیمی الموصلی (ت ۳۰۷ ه) ، تحقیق : إرشاد الحقّ الأثری ، جدّه : دار القبله ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه .

۱۲۳ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشیبانی (ت ۲۴۱ ه) ، تحقیق : عبد اللّه محمّد الدرویش ، بیروت : دار الفکر ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۲۴ . مشکل الآثار ، أبو جعفر أحمد بن محمّد الأزدی الحجری الطحاوی (ت ۳۲۱ ه) ، بیروت : دار صادر.

۱۲۵ . مصباح المتهجّد ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن

عليّ بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ه) ، تحقیق : عليّ أصغر مرواريد ، بيروت : مؤسّسه فقه الشيعه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۱ ه .

۱۲۶ . المصباح فی الأدعیه والصلوات والزيارات ، تقی الدين إبراهیم بن زين الدين الحارثی الهمدانی المعروف بالكفعمی (ت ۹۰۵ ه) ، قمّ : منشورات الرضی .

۱۲۷ . معانی الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسين بن بابَوَيه القمّی المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : علی أكبر الغفّاری ، ۱۳۷۹ ه ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الاُولى، ۱۳۶۱ ه .

۱۲۸ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمی الطبرانی (ت ۳۶۰ ه) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ۱۴۱۵ ه ، القاهره : دار الحرمين للطباعه والنشر والتوزيع .

۱۲۹ . معجم البلدان ، أبو عبد اللّه شهاب الدين ياقوت بن عبد اللّه الحموی الرومی (ت ۶۲۶ ه) بيروت : دار إحياء التراث العربی ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۹ ه .

۱۳۰ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمی الطبرانی (ت ۳۶۰ ه) ، تحقيق : حمدی عبد المجيد السلفی ، بيروت : دار إحياء التراث العربی ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۴ ه .

۱۳۱ . معجم قبائل العرب ، عمر رضا كحّاله ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، ۱۴۱۴ ه ، هفتم .

۱۳۲ . معجم ما استعجم ، عبد اللّه بن عبد العزيز البكری (ت ۴۸۷ ه) ، تحقيق : مصطفى السقّا ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۳ ه .

. المغنى ، أبو محمّد عبد اللّه بن أحمد بن محمّد بن قدامه (ت ۶۲۰ ه) ، بیروت : دار الکتاب العربى .

۱۳۴ . الملل والنحل ، أبو الفتح محمّد بن عبد الکریم الشهرستانى (ت ۵۴۸ ه) ، بیروت : دار المعرفه ، ۱۴۰۶ ه .

۱۳۵ . مناقب آل أبى طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشید الدین محمّد بن على بن شهر آشوب المازندرانى (ت ۵۸۸ ه) ، قمّ : المطبعه العلمیه .

۱۳۶ . المناقب (المناقب للخوارزمى) ، للحافظ الموفّق بن أحمد البکرى المکّى الحنفى الخوارزمى (۵۶۸ ه)، تحقیق : مالک المحمودى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۳۷ . منتقى الجمان فى الأحادیث الصحاح والحسان ، جمال الدین أبو منصور الحسن بن زین الدین الشهید (ت ۱۰۱۱ ه) ، تحقیق : على أکبر الغفارى ، قمّ : جامعه المدرّسین ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۶۲ ه .

۱۳۸ . المهذّب ، عبد العزیز بن البرّاج الطرابلسى (ت ۴۸۱ ه) ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسین ، ۱۴۰۶ش .

۱۳۹ . میزان الاعتدال فى نقد الرجال ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸ ه) ، تحقیق : على محمّد البجاوى ، بیروت : دار الفکر .

۱۴۰ . نصب الرایه ، عبد اللّه بن یوسف الحنفى الزیلعى (ت ۷۶۲ ه) ، القاهره : دار الحدیث ، ۱۴۱۵ ش .

۱۴۱ . نظم درر السمطین ، محمّد بن یوسف الزرندى (ت ۷۵۰ ه) ، إصفهان : مکتبه الإمام أمیر المؤمنین ، ۱۳۷۷ ش .

۱۴۲ . النوادر (مستطرفات السرائر)

، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد بن إدريس الحلّی (ت ۵۹۸ ه) ، تحقیق : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه .

۱۴۳ . النهایه فی غریب الحدیث والأثر ، أبو السعادات مبارک بن مبارک الجزری المعروف بابن الأثیر (ت ۶۰۶ ه) ، تحقیق : طاهر أحمد الزاوی ، قمّ : مؤسّسه إسماعیلیان ، الطبعه الرابعه ، ۱۳۶۷ ش .

۱۴۴ . نهج الإیمان ، علی بن یوسف بن جبر (ق ۷ ه) ، تحقیق : السیّد أحمد الحسینی ، مشهد : مجتمع الإمام الهادی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۸ ه .

۱۴۵ . نیل الأوطار من أحادیث سیّد الأخیار ، العلاّمه محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت ۱۲۵۵ ه) ، بیروت : دار الجیل .

۱۴۶ . وسائل الشیعه ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۴۷ . ینابیع المودّه لذوی القربی ، سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ ه) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دارالاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۶ ه .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشـان در سال ۱۳۷۶ به شـهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تـا مقطع خـارج فقه و اصول ادامه داد و مـدرک سـطح چهـار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقـام اوّل مسـابقه جهـانی کتاب رضوی بیروت در تاریـخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشـحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شـیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشـی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشـمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی – حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ – مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ – قصه معراج : حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ – بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ – فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ – روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت – دفاع از حقیقت و ولایت

۶ – سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ – روی دست آسمان: عید غدیر

۸ – سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

۹ – آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ – فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ – الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ – در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ – در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ – صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ – لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ – داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ – حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ – آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ – خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ – با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ – با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ – خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ – تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ – در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ – یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ – راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ – سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ – نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ – گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ – آسمانی ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ – همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ – بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ – سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ – چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ – لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ – راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ – به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ – راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ – فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ – معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

۴۹ – تحقیق « فهرست سعد » .

۵۰ –تحقیق « فهرست الحمیری » .

۵۱ – تحقیق « فهرست حمید ».

۵۲ – تحقیق « فهرست ابن بطّه ».

۵۳ – تحقیق « فهرست ابن الولید » .

۵۴ – تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

۵۵ – تحقیق « فهرست الصدوق » .

۵۶ – تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

۵۷ – تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

۵۸ – الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه .

۵۹ – الصحیح فی البکاء الحسینی .

۶۰ – الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه .

۶۱ – الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

۶۲ – صرخه النور.

۶۳ – إلی الرفیق الأعلی.

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد).

انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکتون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

۱ . إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله أقام بالمدینه عشر سنین لم یحجّ: الکافی ج ۴ ص ۲۴۵، تهذیب الأحکام ج ۵ ص ۴۵۵، مستطرفات السرائر ص ۵۵۱، فقه القرآن للراوندی ج ۱ ص ۲۶۶، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۳، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۴۶. ۲ . أقام خالد علی القوم ستّه أشهر یدعوهم...: الإرشاد ج ۱ ص ۶۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۶۳، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۴۱۰. ۳ . بعث رسول اللّه صلی الله علیه و آله علیّاً علیه السلام إلی الیمن لیدعوهم إلی الإسلام...: أعلام الوری ج ۱ ص ۲۵۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۶۰. ۴ . وایمُ اللّه، لأن یهدی اللّه علی یدیک رجلًا...: الکافی ج ۵ ص ۲۸، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۱۴۱، مشکاه الأبرار ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۴. ۵ . سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وقد سُئل: بأیّ لغهٍ خاطبک ربّک لیله المعراج...: تفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۷۷، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۳، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۲۴۶. ۶ . لیله اُسری بی إلی السماء، کلّمنی ربّی جلّ جلاله... فقال: إنّ علیّا حجّتی بعدک علی خلقی...: الجواهر السنیه ص ۲۳۰، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۰. ۷ . سمعتُ النداء من ورائی: یا محمّد أحبب علیّا، یا محمّد أکرم علیّا...: الیقین ص ۴۲۷، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۴۲۷. ۸ . بلغ مَن حجّ مع رسول

اللّه من أهـل المـدينه وأهل الأطراف والأعراب سـبعين ألف إنسان: الاحتجاج ج ۱ ص ۶۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۲، تفسير الصافى ج ۲ ص ۵۳، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۷۳. ۹ . فأسلمت همدان كلّها فى يومٍ واحد، فكتب علىّ عليه السلام إلى رسول اللّه...: الاستيعاب ج ۳ ص ۱۱۲۱، الكامـل لابن الأثير ج ۲ ص ۳۰۰، السيره الحلبيه ج ۳ ص ۲۲۵، أعلام الورى ج ۱ ص ۲۵۸. ۱۰ . همـدان قبيله كبيره من اليمن: الكامـل لابن الأثير ج ۱ ص ۲۶، معجم قبائـل العرب ج ۳ ص ۱۲۲۴. ۱۱ . فلمّا قرأ كتابه خرّ ساجداً، ثـمّ جلس...: الاستيعـاب ج ۳ ص ۱۱۲۱، تاريـخ الطـبرى ج ۲ ص ۳۹۰، التنـبيه والإشـراف ص ۲۳۸. ۱۲ . كـاتب أمير المؤنين عليه السـلام بالتوجّه إلى الحـجّ من اليمن...: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۱، مستدرك الوسائل ج ۸ ص ۸۴ ، كشف الغمّه ج ۱ ص ۲۳۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۴. ۱۳ . فخرج صـلى الله عليه و آله بهم لخمس بقين من ذى القعده: سـنن النسائى ج ۵ ص ۱۵۶، السنن الكبرى للبيهقى ج ۵ ص ۶، السنن الكبرى للنسائى ج ۲ ص ۳۵۰، مسند أبى يعلى ج ۴ ص ۹۳، البدايه والنهايه ج ۵ ص ۱۲۷، السـيره النبويّه لابن كثير ص ۲۱۴. ۱۴ . لمّـا أوحى اللّه تعالى إلى إبراهيم أن أذّن فى الناس بالحـجّ...: الكافى ج ۴ ص ۳۳۵، دعائم الإسـلام ج ۱ ص ۲۹۴، علل الشـرائع ج ۲ ص ۴۱۶، وسائل الشـيعه ج ۱۲ ص ۳۷۴، وراجع: الـدرّ المنثور ج ۴ ص ۳۴۵، تاريخ مدينه دمشق ج ۶ ص ۲۰۶. ۱۵ . فقال رسول

اللّه صلى الله عليه و آله: اللّه أكبر، قد سقتُ أنا ستّاً وستّين: كشف الغمّه ج ۱ ص ۲۳۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۵. ۱۶ . ثمّ خرج حتّى أتى المسجد الذى عند الشجره، فصلّى فيه الظهر، ثمّ عزم بالحجّ...: الكافى ج ۴ ص ۲۴۵، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۴۵۵، وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۲۱۴، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۰ ص ۳۵۱. ۱۷ . واجتمعوا لحجّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله، وإنّما كانوا تابعين ينظرون ما يؤمرون به ويتّبعونه...: الكافى ج ۴ ص ۲۴۵، الحدائق الناضره ج ۱۴ ص ۳۱۶، الفصول المهمّه للحرّ العاملى ج ۱ ص ۶۴۹، منتقى الجمان ج ۳ ص ۱۲۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۹۰. ۱۸ . به شخصى كه لباس احرام به تن كند وذكر لبّيك بگويد «مُحرِم» مى گويند. ۱۹ . فلمّا كان بالغميم اعترض المشاه، فصفّوا صفوفاً، فشكوا إليه المشى...: إمتاع الأسماع ج ۲ ص ۱۰۷. ۲۰ . ودخل مكّه لأربع مضين من ذى الحجّه: صحيح ابن خزيمه ج ۴ ص ۳۶۳، المعجم الكبير ج ۷ ص ۱۲۷، وسائل الشيعه ج ۱۳ ص ۱۹۹. ۲۱ . كان استلمه فى أوّل طوافه: الكافى ج ۴ ص ۲۴۵، مستند الشيعه ج ۱۲ ص ۱۵۹، وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۱۲۴؛ فاستلمه وفاضت عيناه بالبكاء...: تلخيص الحبير ج ۷ ص ۳۱۷، المستدرك للحاكم ج ۱ ص ۴۵۵، صحيح ابن خزيمه ج ۴ ص ۲۱۲، سبل الهدى والإرشاد ج ۸ ص ۴۶۲. ۲۲ . ثمّ وضع شفتيه عليه يبكى طويلاً...: سنن ابن ماجه ج ۷ ص ۹۸۲، تهذيب الكمال ج ۲۶ ص ۲۴۲، ميزان الاعتدال ج ۳ ص ۶۷۶ . ۲۳ . كان ملكاً من

عظماء الملائكه عنـد اللّه، فلمّا أخذ اللّه من الملائكه الميثاق...: الكافى ج ۴ ص ۱۸۶، علل الشرائع ج ۲ ص ۴۳۰، مختصر بصائر الدرجات ص ۲۲۱، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۶۹. ۲۴ . إنّ اللّه يباهى بالطائفين: مجمع الزوائـد ج ۳ ص ۲۰۸، تاريخ بغداد ج ۵ ص ۳۶۹، مسـند أبى يعلى ج ۴ ص ۳۳۰، الجامع الصغير ج ۱ ص ۲۸۱، كنز العمّال ج ۵ ص ۴۹، لسان الميزان ج ۳ ص ۲۲۶؛ يُنزِل اللّه فى كـلّ يوم مئه وعشـرون رحمه، ستّون منهـا للطـائفين: المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۱۰۲، الكامل لابن عـدى ص ۲۷۸، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۸۳، فيض القدير ج ۲ ص ۴۰۲، وراجع:المحاسن ج ۱ ص ۱۴۵، الكافى ج ۴ ص ۲۴۰. ۲۵ . مَن طاف بالبيت سـبعاً يحصيه، كتبت له...: السنن الكبرى ج ۵ ص ۱۷۶، الدرّ المنثور ج ۴ ص ۳۵۸؛ مَن طاف بهذا البيت اُسبوعاً...: الكافى ج ۴ ص ۴۱۱، وسائل الشيعه ج ۱۳ ص ۳۰۳. ۲۶ . لمّا أوحى اللّه تعالى إلى إبراهيم أن أذّن فى الناس بالحـجّ...: الكافى ج ۴ ص ۳۳۵، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۹۴، علل الشرائع ج ۲ ص ۴۱۶، وسائل الشيعه ج ۱۲ ص ۳۷۴، وراجع: الدرّ المنثور ج ۴ ص ۳۴۵، تاريخ مدينه دمشق ج ۶ ص ۲۰۶. ۲۷ . ثمّ رجع إلى الركن فاسـتلمه...: صحيح مسلم ج ۴ ص ۴۰، سنن الدارمى ج ۲ ص ۴۶، الثقـات لابن حَبّان ج ۲ ص ۱۲۵، البـدايه والنهايه ج ۵ ص ۱۷۷، المجموع ج ۸ ص ۵۰، المغنى لابن قُدَامه ج ۳ ص ۴۰۳. ۲۸ . إنّ رسول

اللّه كان إذا يقف على الصفا يكبّر ثلاثاً...: السنن الكبرى للنسائى ج ۵ ص ۲۴۰. ۲۹ . فرقى عليه حتّى رأى البيت، فاستقبل القبله وقال:...أنجَزَ وعده وهزَمَ الأحزاب وحده: مسند أحمد ج ۳ ص ۳۷۰، صحيح مسلم ج ۴ ص ۴۰، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۰۲۳، عون المعبود ج ۵ ص ۲۵۶، عيون الأثر ج ۲ ص ۳۴۳، الأذكار النوويه ص ۱۹۶، المحلّى ج ۷ ص ۱۲۰. ۳۰ . ثمّ صعد على الصفا فقام بقدر ما يقرأ الإنسان سوره البقره: الكافى ج ۴ ص ۲۵۰، وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۲۲۴. ۳۱ . فمَن كان منكم ليس معه هدى فليحلّ وليجعلها عمره: صحيح مسلم ج ۴ ص ۴۰، سنن الدارمى ج ۲ ص ۴۶، صحيح ابن حبّان ج ۹ ص ۲۵۵، الدرر لابن عبد البرّ ص ۲۶۲، نصب الرايه ج ۳ ص ۱۲۹، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴۰۴ ؛ وأمر مَن لم يكن ساق الحجّ أن يطوف وأن يسعى ويقصّر: مسند أحمد ج ۱ ص ۲۴۱، صحيح البخارى ج ۲ ص ۱۵۱، صحيح مسلم ج ۴ ص ۳۳، سنن أبى داود ج ۱ ص ۴۰۱، فتح البارى ج ۳ ص ۳۳۵، صحيح ابن حبّان ج ۹ ص ۲۳۷. ۳۲ . نزل رسول اللّه صلى الله عليه و آله بمكّه بالبطحاء هو وأصحابه، ولم ينزل الدور...: الكافى ج ۴ ص ۲۴۶، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۴۵۶، وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۲۱۵. ۳۳ . أما تستحيون تخرجون رؤوسكم تقطّر من الغسل ورسول اللّه على إحرامه؟: مستدرك الوسائل ج ۸ ص ۸۵ ، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۶. ۳۴ . ما لى أراك يا عمر محرماً؟

أسقتَ هدياً؟ : الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۶. ۳۵ . قد علمت أنّ النبیّ فعله وأصحابه، ولکنّی کرهت أن یظلّوا مُعرِسین بهنّ فی الأرَاک ثمّ یروحون فی الحجّ تقطُر رؤسهم: مسند أحمد ج ۱ ص ۵۰، صحیح مسلم ج ۴ ص ۴۶، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۹۹۲، سنن النسائی ج ۵ ص ۱۵۳، السنن الکبری للبیهقی ج ۵ ص ۲۰. ۳۶ . یَلَملَم، میقات کسانی است که از طرف یمن به سوی مکّه می آیند. ۳۷ . وخرج أمیر المؤمنین بمن معه من المعسکر الذی صحبه إلی الیمن... وخلّف علیهم رجلاً منهم: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۴. ۳۸ . فوجد ریحاً طیّباً، ووجد علیها ثیاباً مصبوغه، فقال: ما هذا یا فاطمه؟...: الکافی ج ۴ ص ۲۴۶، تهذیب الأحکام ج ۵ ص۴۵۶، وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۱۵. ۳۹ . قلتُ: «اللّهمّ إهلالاً کإهلال نبیّک»، وسقتُ معی من البُدن أربعاً وثلاثین بَدَنه: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۴. ۴۰ . فلمّا دخلوا مکّه کثرت شکایاتهم... ارفعوا ألسنتکم عن علیّ بن أبی طالب: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۵. ۴۱ . فلمّا کان یوم الترویه عند الزوال أمر الناس أن یغسلوا ویهلّوا بالحجّ: المبسوط للطوسی ج ۱ ص ۳۱۰، النهایه ص ۲۰۷، المهذّب ج ۱ ص ۲۴۳، السرائر ج ۱ ص ۵۲۳، البدایه والنهایه ج ۵ ص ۱۸۷، السیره النبویّه لابن کثیر ج ۴ ص ۳۳۷. ۴۲ . ذهب المشهور إلی أنّ یوم العرفه من حجّه الوداع تاسع ذی الحجّه، کان یوم الجمعه، راجع:

تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۲۷۳، تفسير جامع البيان ج ۶ ص ۱۰۵؛ وكان فی حجّه الوداع بعرف يوم الجمعه: المغنی لابن قُدَامه ج ۲ ص ۱۹۴. ۴۳ . مِن الذنوب ذنوب لا يُغفر إلاّ بعرفات..: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۹۴، مستدرک الوسائل ج ۸ ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۵۰. ۴۴ . قال لإبراهيم عليه السلام هناک: اعترف بذنبک...: المحاسن ج ۲ ص ۶۴، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ص ۱۹۶، علل الشرائع ج ۱ ص ۴۳۶. ۴۵ . فجعل الناس يبتدرون أخفاف ناقته... أيّها الناس، ليس موضع ناقتی: مختلف الشيعه ج ۴ ص ۲۳۴، مدارک الأحكام ج ۷ ص ۴۱۳، ذخيره المعاد ج ۱ ص ۶۵۲، جواهر الكلام ج ۱۹ ص ۴۹، الكافی ج ۴ ص ۲۴۷، وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۲۱۶. ۴۶ . ثمّ استقبل القبله، فلم يزل واقفاً حتّی غربت الشمس: سنن الدارمی ج ۲ ص ۴۸، الاستذكار ج ۴ ص ۲۹۸، التمهيد ج ۲۴ ص ۴۲۶، السيره النبويّه لابن كثير ج ۴ ص ۳۵۴. ۴۷ . يا محمّد، إنّ اللّه يقرؤک السلام... فاعهد عهدک وقدّم وصيّک: الاحتجاج ج ۱ ص ۶۹، اليقين لابن طاووس ص ۳۴۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۲. ۴۸ . فخشی رسول اللّه قومه وأهل النفاق والشقاق أن يتفرّقوا ويرجعوا إلی جاهليه...: المصادر السابقه. ۴۹ . علیّ كان قد قتل من قريش وغيرهم من القبائل قتلی كلّ واحد منهم...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۰. ۵۰ . إنّ رسول اللّه وقف بعرفات ، فلمّا همّت الشمس أن تغيب...: الكافی ج ۴ ص ۴۶۴، وسائل الشيعه

ج ١٣ ص ٥٥٩. ٥١ . ثمّ أفاض وأمر الناس بالدَّعَه، حتّى انتهى إلى المزدلفه وهو المشعر الحرام، فصلّى المغرب والعشاء الآخره...: الكافى ج ۴ ص ٢۴٧، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۴۵٧، وسائل الشيعه ج ١١ ص ٢١۶. ۵٢ . ثمّ استقبل القبله فدعاه وكبّره وهلّله ووحّده، فلم يزل واقفاً حتّى أسفر...: صحيح مسلم ج ۴ ص ۴٢، السنن الكبرى للبيهقى ج ۵ ص ٨ ، سنن أبى داود ج ١ ص ۴٢٧، صحيح ابن حبّان ج ٩ ص ٢۵٨. ۵٣ . فأفاض رسول اللّه السكينه والوقار والدعه، وأفاض بذكر اللّه تعالى...: علل الشرائع ج ٢ ص ۴۴۴، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۶٣٧، بحار الأنوار ج ٩۶ ص ٢۶٧. ۵۴ . حرّك ناقته وهو يقول: واقبل توبتى، وأجب دعوتى: تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۶٣٧، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ۴۶٨، وسائل الشيعه ج ١۴ ص ٢٢. ۵۵ . قال لإبراهيم عليه السلام : تمنّ على ربّك ما شئت: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ۶ ص ٩٧. ۵۶ . فرماه بسبع حصيات يكبّر مع كلّ حصاه: المجموع ج ٨ ص ٢۴٣، جامع البيان ج ١ ص ٧٧٠، تفسير الثعلبى ج ٢ ص١١٠، تفسير البغوى ج ١ ص ١٧۴، جامع أحاديث الشيعه ج ١٢ ص ۵. ۵٧ . وعنده ظهر له إبليس، ثمّ أمره بالذبح...: تفسير القمّى ج ٢ ص ٢٢۴، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٢٧، وسائل الشيعه ج ١١ ص ٢٣٧؛ إنّ الجمار إنّما رُمِيَت لأنّ جبرئيل حين أرَى إبراهيم المشاعر برز له إبليس...: قرب الإسناد ص ١۴٧، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٠٢.

۵۸. له بکلّ حصاه یرمی به تحطّ عنه کبیره موبقه: الکافی ج ۴ ص ۴۸۰، بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۲۷۳. ۵۹. صدقت نیّته کانت أوّل قطره...: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۸۴. ۶۰. أیّها الناس، اسمعوا واعقلوا، فإنّی لا أدری لعلّی لا ألقاکم بعد عامی هذا: تحف العقول ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۳، وراجع: تفسیر الآلوسی ج ۶ ص ۱۹۷، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۴۰۲، تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۵۸، السیره النبویّه لابن هشام ج ۴ ص ۱۰۲۲. ۶۱. ثمّ رکب رسول اللّه صلی الله علیه و آله فأفاض إلی البیت وصلّی بمکّه الظهر: صحیح مسلم ج ۴ ص ۴۲، السنن الکبری ج ۸ ص ۸، صحیح ابن حبّان ج ۹ ص ۲۵۹، سبل السلام ج ۲ ص ۲۰۰، نیل الأوطار ج ۵ ص ۱۵۱، المحلّی ج ۷ ص ۱۲۱. ۶۲. فلمّا کان آخر یوم من أیّام التشریق أنزل اللّه علیه: «إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» : إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۲، تفسیر القمّی ج ۱ ص ۱۷۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۴. ۶۳. صلِّ فی مسجد الخیف... فإنّه قد صلّی فیه ألف نبیّ: الکافی ج ۴ ص ۵۱۹، تهذیب الأحکام ج ۵ ص ۲۷۴، وسائل الشیعه ج ۵ ص ۲۶۸. ۶۴. فجاء إلی مسجد الخیف فدخله ونادی: الصلاه جامعه...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۹. ۶۵. مائده: ۵۵. ۶۶. فوافی فی مکّه مع الرسول صلی الله علیه و آله، ثمّ توجّه علیّ علیه السلام یوماً نحو الکعبه یصلّی، فلمّا رکع أتاه سائل فتصدّق بحلقه خاتمه، فأنزل اللّه...:

إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۱، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۸. ۶۷ . فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۳۴، نظم درر السمطين ص ۱۳۲. ۶۸ . إنّ أفئدتنا لا تقوى على ذلک أبداً مع الطاعه له، فنسأل رسول اللّه أن يُبدلّه لنا: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۸. ۶۹ . أخرجتُ من مالی صدقه يتصدّق بها عنّی وأنا راکع أربعاً وعشرين مرّه على أن ينزل فیَّ مثلما نزل فی علیّ، فما نزل شیء: شرح الأخبار ج ۲ ص ۳۴۶، سعد السعود ص ۹۷، مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۲۵۸. ۷۰ . فخرج منهم أربعه نفر إلى مكّه، ودخلوا الكعبه وتعاهدوا وكتبوا...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۳، تفسير الصافی ج ۲ ص ۶۹، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۵۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۴؛ فدخلوا الكعبه فكتبوا بينهم كتاباً، إن مات محمّد...: تفسير القمّی ج ۲ ص ۳۵۶. ۷۱ . راجع: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۵ . ۷۲ . أذن النبیّ صلى الله عليه و آله بالرحيل نحو المدينه فارتحلنا: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۹. ۷۳ . ورجع من مكّه وقد شيّعه خمسه آلاف من أهل مكّه...: تفسير العيّاشی ج ۱ ص ۳۳۲، غايه المرام ج ۳ ص ۳۲۶؛ وقد شيّعه من مكّه اثنا عشر ألف رجل من اليمن، وخمسه ألف رجل من المدينه: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۵. ۷۴ . ونزل عليه فی اليوم الثالث، وكان رسول اللّه بموضعٍ يقال له غدير خمّ...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶. ۷۵ . فخرج رسول اللّه حتّى نزل الجُحفَه، فلمّا نزل القوم

وأخذوا منازلهم: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۰. ۷۶ . فاصله مکّه تا جحفه حدود ۱۸۹ کیلومتر است، از مکّه تا فرودگاه شهر رابغ ۱۸۰ کیلومتر است از آنجا تا جحفه ۹ کیلومتر می باشد، امّا در بعضی از کتب فقهی این فاصله ۲۲۰ کیلومتر ذکر شده است. ۷۷ . وکان فی حجّه الوداع بعرف یوم الجمعه: المغنی لابن قُدَامه ج ۲ ص ۱۹۴، وراجع: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۲۷۳، جامع البیان ج ۶ ص ۱۰۵، عمده القاری ج ۱۸ ص ۱۹۹، سنن الترمذی ج ۴ ص ۳۱۶. وأنت خبیر بإنّه بناءً علی هذا یکون یوم الغدیر الثامن عشر ذی الحجّه یوم الأحد، کما اُشیر إلیه فی هامش الغدیر ج ۱ ص ۴۲. ۷۸ . کان معه من الصحابه ومن الأعراب وممّن یسکن حول مکّه والمدینه مئه وعشرون ألفاً...: العدد القویّه ص ۱۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۰. ۷۹ . غدیر خمّ علی ثلاثه أمیال من الجُحفَه: الغدیر ج ۴ ص ۳۰۲، عمده القاری ج ۲ ص ۲۱۸، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ۱ ص ۲۴۵، تاج العروس ج ۱۶ ص ۲۲۵. ۸۰ . بین الجُحفَه والبحر نحو من من ستّه أمیال: معجم البلدان ج ۲ ص ۱۱۱. ۸۱ . هذا الغدیر تصبّ فیه عین، وحوله شجر کبیر: معجم البلدان ج ۲ ص ۳۸۹، معجم ما استعجم ج ۲ ص ۳۶۸؛ وحوله شجر کثیر ملتفّ، وهی الغیضه التی تُسمّی خمّ: معجم ما استعجم ج ۲ ص ۸ . ۸۲ . خمّ: موضع غدیر خمّ، من خممت البیت أی کنسته، فکأنّها سُمّیت بذلک لنقائها... وقیل: هو علی ثلاثه أمیال من الجُحفَه: معجم البلدان ج ۲

ص ۳۸۹. ۸۳ . أتـاه جبرئیل علی خمس ساعات مضت من النهار...: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۰، الیقین ص ۳۴۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۳. ۸۴ . مائده: ۶۷. ۸۵ . نزل رسول اللّه صـلی الله علیه و آله من حجّه الوداع، نزل علیه جبرئیل فقال: «یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ ...»: الکافی ج ۱ ص ۲۹۵، شرح الأخبار ج ۲ ص ۳۴۷، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۴۸۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۲۴، تفسیر فرات ص ۱۲۴، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، الاحتجاج ج ۱ ص ۷۰، کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۱۸، سعد السعود ص ۷۰، المزار للشـهید الأوّل ص ۷۶، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، المناقب للخوارزمی ص ۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۶، و ج ۳۷ ص ۱۱۵، فتح القدیر ج ۲ ص ۶۰، الملل والنحل ج ۱ ص ۱۶۳، شواهد التنزیل ج ۲ ص ۳۹۱، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۲۴۹. ۸۶ . أنیخوا نـاقتی، فو اللّه مـا أبرح من هـذا المکان حتّی أبلّغ رساله ربّی...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶. ۸۷ . فأمره أن یردّ مَن تقـدّم منهم ویحبس من تـأخّر عنهم: روضه الواعظین ص ۹۰، الیقین ص ۳۴۵، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۵۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۵۴، بحار الأنوارج ۳۷ ص ۲۰۴. ۸۸ . «مغیلان»: نام درختی است خاردار، شبیه به درخت اقاقیا که به عربی به آن سَـمَر گویند: لغتنامه دهخدا. ۸۹ . نزل رسول اللّه صـلی الله علیه و آله بین مکّه والمـدینه عنـد سَـمُرَات خمس دوحاتٍ عظام...: تاریـخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۲۱۶، الغدیر ج ۱ ص ۳۱؛ فأمر رسول

اللّه فقُمَّت السَّمُرَات...: تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۳۳۲. ۹۰ . نزل رسول اللّه صلى الله عليه و آله بين مكّه والمدينه عند سَمُرات خمس دوحاتٍ عظام...: تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۲۱۶، الغدير ج ۱ ص ۳۱؛ فأمر رسول اللّه فقُمَّت السَّمُرَات...: تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۳۳۲؛ فدعى المقداد وسلمان وأبا ذر وعمّار... أن يعمدوا إلى أصل الشجرتين فيقمّوا ما تحتها فكسحوه: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۱. ۹۱ . وأمر بما تحت الشجر من شوكٍ فقُمّ: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۷۹؛ فكنس اُناس ما تحت السَّمُرَات: تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۲۱۶. ۹۲ . فأمر رسول اللّه صلى الله عليه و آله أن يُقَمَّ ما تحتهنّ ويُنصب له من الأحجار كهيئه المنبر...: روضه الواعظين ص ۹۱۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۴؛ وأمرهم أن يضعوا الحجاره بعضها على بعض كقامه رسول اللّه صلى الله عليه و آله: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵. ۹۳ . أمر أن يؤتى بأحلاس دوابّنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضعنا بعضها على بعض، ثمّ ألقينا عليها ثوباً: تفسير العيّاشى ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲؛ وأمر أن يُنصب له منبر من أقتاب الإبل: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶. ۹۴ . وظُلِّلَ لرسول اللّه صلى الله عليه و آله بثوبٍ على شجرةٍ من الشمس: مسند أحمد ج ۴ ص۳۷۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۸۷. ۹۵ . لمّا كان يوم غدير خمّ أمر رسول اللّه صلى الله عليه و آله منادياً فنادى: «الصلاه جامعه»: الأمالى للصدوق ص ۶۷، روضه الواعظين ص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۲؛ أمر رسول اللّه بالدوحات فى غدير خمّ فقُمن، ثمّ نودى: «الصلاه جامعه»: قرب الإسناد ص ۵۷، التحصين

ص ۵۷۸، نهج الإیمان لابن جبر ص ۹۱؛ وانتهی إلینا رسول اللّه صلی الله علیه و آله فنادی: «الصلاه جامعه»: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵؛ فنزلنا بغدیر خمّ، فنودی فینا: «الصلاه جامعه»: العمده لابن البطریق ص ۹۲، ذخائر العقبی ص ۷۶، المراجعات ص ۲۶۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۹. ۹۶ . وإنّ منّا لمن یضع رداءه علی رأسه وبعضه تحت قدمیه من شدّه الحرّ: العمده ص ۱۰۴، الطرائف ص ۱۴۳. ۹۷ . إنّ الناس تنحّوا عن النبیّ، وأمر علیّاً فجمعهم: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۳. ۹۸ . ثمّ نودی بالصلاه فصلّی بأصحابه رکعتین، ثمّ أقبل...: الخصال ص ۶۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۱. ۹۹ . حتّی إذا کنّا بالجُحفَه بغدیر خمّ صلّی الظهر...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۱. ۱۰۰ . أیّها الناس، هل تسمعون؟ فإنّی رسول اللّه إلیکم...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۱. ۱۰۱ . مائده: ۶۷، أیّها الناس، إنّه لم یکن نبیّ من الأنبیاء ممّن کان قبلُ إلاّ وقد عمّر، ثمّ دعاه اللّه فأجابه...: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۱؛ قال: کأنّی دُعیت فأجبت...: فضائل الصحابه ص ۱۵، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۰۹، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۴، السنن الکبری للنسائی ج ۵ ص ۱۳۰، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی ص ۹۳، المعجم الکبیر ج ۵ ص ۱۶۶، تفسیر الآلوسی ج ۶ ص ۱۹۴، أنساب الأشراف ص ۱۱۰. ۱۰۲ . نشهد أنّک بلّغت ونصحت وأدّیت ما علیک...: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۱. ۱۰۳ . ودعا أمیرَ المؤمنین فرقی معه حتّی قام عن

يمينه...: الإرشـاد ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۷. ۱۰۴ . سـمعتُ رسول اللّه صـلى الله عليه و آله يوم غدير خمّ وهو يقول: إنّى تـارك فيكم الثقلين...: شـرح الأخبار ج ۲ ص ۴۸۱، وراجع: كمال الـدين ص ۲۳۴، كشـف المحجه ص ۷۶، فضائل الصحابه ص ۱۵، المستدرک ج ۳ ص ۱۰۹، السنن الكبرى ج ۵ ص ۴۵، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۱۲۲، تفسير الآلوسى ج ۶ ص ۱۹۴. ۱۰۵ . قـام فينـا (رسول اللّه صـلى الله عليه و آله) يومـاً خطيباً بماءٍ يُـدعى خمّ، وقال: إنّى تارك فيكم الثقلين كتاب اللّه ... أُذكّركم اللّه فى أهل بيتى. ثلاث مرّات: صـحيح ابن حبّان ج ۴ ص ۶۳، المعجم الكبير ج ۵ ص ۱۸۳، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۱ ص ۱۹. ۱۰۶ . فقـال النبىّ صـلى الله عليه و آله: مَن أولى بكم مِن أنفسـكم؟ فجهروا فقـالوا: اللّه ورسوله، ثمّ قال ثانيه...: تفسـير العيّاشى ج ۱ ص ۳۳۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۹. ۱۰۷ . بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافى ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال الدين ص ۲۷۶، معانى الأخبار ص ۶۵، كتاب من لا يحضـره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴، كتـاب الغيبه للنعمانى ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، كنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبـال بالأعمـال ج ۱ ص ۵۰۶، مسـند أحمد ج ۱ ص ۸۴ ، سـنن ابن مـاجه ج ۱ ص ۴۵، سـنن الترمذى ج ۵ص ۲۹۷، المستدرک للحاكم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفه الأحوذى ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبى يعلى ج

۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۷۹، التمهيد لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرايه ج ۱ ص ۴۸۴، كنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسير الثعلبى ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹. ۱۰۸ . مَن كنت مولاه فعليّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص ۵۰۶، ينابيع المودّه ج ۱ ص ۱۰۴، ج ۳ ص ۱۴۲، الطرائف ص ۱۴۴، وراجع: الكافى ج ۱ ص ۲۹۵، الأمالى للطوسى ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۴. ۱۰۹ . ثمّ ضرب بيده إلى عضده فرفعه... حتّى صارت رجله مع ركبه رسول اللّه صلى الله عليه و آله: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۶، التحصين ص ۵۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۹. ۱۱۰ . معاشر الناس ، هذا عليّ أخى ووصيّى وواعى علمى ... : المصادر السابقه . ۱۱۱ . هل سمعتم؟ فقالوا: اللّهمّ بلى، قال: فأقررتم؟ قالوا: بلى...: تفسير العيّاشى ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲. ۱۱۲ . يا رسول اللّه، ما تأويل هذا؟ فقال: مَن كنت نبيّه فهذا عليّ أميره: تفسير فرات ص ۵۱۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۴. ۱۱۳ . ما مِن علمٍ إلاّ وقد علّمته عليّاً...: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۴، التحصين ص ۵۸۲، تفسير الصافى ج ۲ ص ۵۹، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۸؛ معاشر الناس، هذا عليّ، أنصركم لى وأحقّكم بى، وأقربكم إليَّ وأعزّكم عليَّ: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰. ۱۱۴ . معاشر الناس، ذرّيه كلّ نبيّ من صلبه، وذرّيتى من صلب عليّ: روضه

الواعظين ص ۹۵، التحصين ص ۵۸۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰. ۱۱۵ . إنّا صراط اللّه المستقيم... ثمّ علىّ من بعدى: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، التحصين ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲. ۱۱۶ . تغابن: ۸ . ۱۱۷ . فضائل على بن أبى طالب عند اللّه عزّ وجلّ وقد أنزلها فى القرآن أكثر مِن أن اُحصيها... مَن يطع اللّه ورسوله وعليّاً والأئمّه الذين ذكرتهم، فقد فاز فوزاً مبيناً: روضه الواعظين ص ۹۹، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۳ . ۱۱۸ . معاشر الناس، فآمنوا باللّه ورسوله والنور الذى أنزل، أنزل اللّه النور فىَّ ثمّ فى علىّ، ثمّ النسل منه إلى المهدى: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۷، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، اليقين ص ۳۵۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲؛ معاشرالناس، إنّى نبىّ وعلىّ وصيّى، ألا إنّ خاتم الأئمّه منّا القائم المهدى...: روضه الواعظين ص ۹۷، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۰ ، التحصين ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۳. ۱۱۹ . وأمرَ الناس أن يبلّغ الشاهد الغائب: الكافى ج ۱ ص ۲۸۹، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، كتاب سليم بن قيس ص ۱۴۵، الأمالى للطوسى ص ۵۶۰، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۶، ينابيع المودّه ج ۳ ص ۳۶۹. ۱۲۰ . لمّا نزلت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»، قال النبىّ: اللّه أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص ۴۶۸، مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۶. ۱۲۱ . مائده: ۳. ۱۲۲ . فقام بولايه علىّ عليه السلام يوم غدير خمّ... فأنزل اللّه : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»: الكافى ج ۱ ص ۲۸۹، وراجع: دعائم

الإسلام ج ١ ص ١٥، الأمالى للصدوق ص ٥٠، روضه الواعظين ص ٣٥٠، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٦٢، اليقين ص ٢١٢، بشاره المصطفى ص ٣٢٨، المناقب للخوارزمى ص ١٣٥، كشف الغمّه ج ١ ص ٢٩۶، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢٨۴، تاريخ مدينه دمشق ج ۴٢ ص ٢٣٣، البدايه والنهايه ج ٧ ص ٣٨۶. ١٢٣ . يا قوم، هنّؤونى هنّؤونى...: مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٢٣٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١۵٩؛ معاشر الناس، قولوا الذى قلت لكم، وسلّموا على علىّ بإمره المؤمنين...؛ ومن جاء بعده من الأئمّه منّى...: روضه الواعظين ص ٩٩، الاحتجاج ج ١ ص ٨٣ ، تفسير الصافى ج ٢ ص ۶۶، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠۵. ١٢۴. فنادته القوم: نعم سمعنا وأطعنا أمر اللّه وأمر رسوله...: روضه الواعظين ص ٩٩، تفسير الصافى ج ٢ ص ۶۶، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧. ١٢۵ . وأمر عليّاً عليه السلام أن يجلس فى خيمهٍ له بإزائه...: الإرشاد ج ١ ص ١٧۶، كشف الغمّه ج ١ ص ٢٣٨، أعلام الورى ج ١ ص ٢۶٢. ١٢۶ . عمّمنى رسول اللّه صلى الله عليه و آله يوم غدير خمّ بعمامه...: شرح الأخبار ج ١ ص ٣٢١، السنن الكبرى للبيهقى ج ١٠ ص ١۴، مسند أبى داود الطيالسى ص ٢٣، نظم درر السمطين ص ١١٢، الكامل لابن عدى ج ۴ ص ١٧٣، ميزان الاعتدال ج ٧ ص ٣٩۶؛ إنّ رسول اللّه عمّم علىّ بن أبى طالب عمامته السحاب: الغدير ج ١ ص ٢٩٢. ١٢٧ . لمّا نصّ على أمير المؤنين بالإمامه فى ابتداء الأمر، جاءه قوم من قريش...: مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٧۵۵، تنزيه

الأنبياء للشريف المرتضی ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۷۱. ۱۲۸ . کان من قول رسول اللّه بغدیر خمّ: سلّموا علی علیّ بإمره المؤمنین، فقالا: مِن اللّه ورسوله؟ فقال: نعم، حقّاً من اللّه ورسوله: الاحتجاج ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۸۲ . ۱۲۹ . فقال له عمر: بخ بخ یابن أبی طالب، أصبحت مولای...: روضه الواعظین ص ۳۵۰، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۷، العمده ص ۱۹۵. ۱۳۰ . وکان أوّل من هنّأه بذلک عمر بن الخطّاب، فقال له: بخ بخ یابن أبی طالب...: مسار الشیعه ص ۳۹. ۱۳۱ . إنّ هذا یوم عظیم الشأن، فیه وقع الفرج...: مصباح المتهجّد ص ۷۵۵، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۵۷، المصباح ص ۶۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۴. ۱۳۲ . فجاءت الأبالسه إلی إبلیس الأکبر، وحَثَوا التراب علی رؤوسهم...: تفسیر القمّی ج ۲ ص ۲۱۰، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۱۸، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۵۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۰. ۱۳۳ . هل عرفتم الفارس؟ ذلک جبرئیل عرض علیکم...: مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۳۹، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۱. ۱۳۴ . الأمالی للصدوق ص ۶۷، خصائص الأئمّه ص ۴۲، روضه الواعظین ص ۱۰۳، المسترشد ص ۴۶۹، أقسام المولی ص ۳۵، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۷، الفصول المختاره ص ۲۵۹، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۳۰، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۲. ۱۳۵ . لا تزال یا حسّان مؤیّداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانک: خصائص الأئمّه ص ۴۲، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص

۳۸۸. ۱۳۶ . أكثر المخالفين لجؤوا فى دفع الاستدلال به إلى تجويز كون المراد الناصر والمحبّ: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۴۱، المراجعات ص ۲۸۰. ۱۳۷ . ورسول اللّه صلى الله عليه و آله يقول كلّما بايع قوم: الحمد للّه الذى فضّلنا على جميع العالمين: روضه الواعظين ص ۹۹، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۷. ۱۳۸ . قيامت: ۳۱ ۳۵. ۱۳۹ . لقد رأيت معاويه حتّى قام فتمطّى وخرج مغضباً...: تفسير فرات ص ۵۱۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۴. ۱۴۰ . أوصلوا البيعه والمصافقه ثلاثاً...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۷. ۱۴۱ . فسمعنا أحد الثلاثه وهو يقول: واللّه محمّد لأحمق إن كان يرى أنّ الأمر يستقيم لعلىّ من بعده!: تفسير العيّاشى ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص۲۴۳. ۱۴۲ . اكتم علينا، فإنّ لكلّ جِوار أمانةً، فقال لهم: ما هذا من جِوار الأمانه...: المصادر السابقه. ۱۴۳ . ثمّ مضى حتّى أتى رسول اللّه صلى الله عليه و آله وعلىّ إلى جانبٍ مُحتَبٍ بحمائل سيفه...: المصادر السابقه. ۱۴۴ . فلمّا كان بعد ثلاثه وجلس النبىّ صلى الله عليه و آله مجلسه، أتاه رجل...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶. ۱۴۵ . أخذ رسول اللّه بعضد على بن أبى طالب يوم غدير خمّ ثمّ قال: مَن كنت مولاه، فقام إليه أعرابى... فهذا عن اللّه أم عنك؟!...: شواهد التنزيل ج ۲ ص ۳۸۵؛ لمّا بلغ بغدير خمّ وشاع ذلك فى البلاد، أتى الحارث بن النعمان الفهرى...: مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۲۴۱، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۵۱، الطرائف ص ۱۵۳. ۱۴۶ . إمّا أن تتوب وإمّا أن ترحل عنّا،

قـال: إنّ قلبى لاـ يطـاوعنى إلى التوبه...: منـاقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٦٧، نهـج الإيمان ص ٤٨٨. ١٤٧ . أنفـال: ٣٣. ١٤٨ .
فركب راحلته، فلمّـا أصـحر أنزل اللّه عليه طيراً من السـماء فى منقـاره حصـاه: مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٦٧، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٤٥، بحار الأنوار ج ١٥ ص٢ ١٣٨. ١٤٩ .معارج: ١ ٢ وأنزل اللّه تعالى على رسوله: «سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»...: منـاقب آل أبى طالب ٢ ص ١٦٦، الغدير ج ١ ص ٢٤١، ٢٤٣. ١٥٠ . طوبى لمن والاـه، والويـل لمن عاداه، كأنّى أنظر إلى علىّ وشـيعته يوم القيامه يُزفّون على نوق...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٧. --

١ ----------------------

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹